ماندگار

روزنامۀ صبح افغانستان

چاپ همزمان: کابل – هرات

پخش همزمان: بلخ، پروان، پنجشیر، میدان وردگ و کاپیسا

www.mandegardaily.com

سال نهم ❁ شمارۀ ۲۰۴۰ ❁ چهارشنبه ۱۷ جوزا/خرداد ۱۳۹۶ ❁ ۱۲ رمضان ۱۴۳۸ ❁ ۷ جون ۲۰۱۷

جان ماکسول

در سنِ هشتادوسه ساله‌گی از "فرنک لوید رایت" معمار بزرگ و نام‌دار پرسیدند: از میان کارهای بزرگی که انجام داده‌ای، کدام را بیشتر می‌پسندی. او پاسخ داد: کار بعدی را!

خبر خوش برای سرمایه‌گذاران!

می‌خواهید کاروبار تازه راه‌اندازی کنید؟ یا می‌خواهید کاروبار تان را وسعت بخشید؟ اگر پول کم دارید، مشکل نیست. عزیزی‌بانک به شما ۱۰۰ هزار تا ۵۰۰ هزار دالر امریکایی، با شروط آسان، قرضه می‌دهد. برای اطلاعات بیشتر به ۱۵۱۵ زنگ بزنید و یا به یکی از نمایندگی‌های عزیزی‌بانک مراجعه کنید.
ما افتخار داریم که برای حمایت از تولیدات و خدمات داخلی پیش‌قدم هستیم.

عزیزی بانک
Azizi Bank
بانک موردِ اعتماد همه

www.azizibank.af 1515

غنی در کنفرانس «پروسۀ کابل»:

جهان به تعهدش عمل کند تا تروریسم پایان یابد

صفحه ۳

انفجار مقابل مسجد جامع هرات ۷ کشته و ۱۸ زخمی برجا گذاشت

پولیس هرات اعلام کرد که انفجار مقابل مسجد جامع این شهر هنگام خروج فرمانده پولیس این ولایت، ۷ کشته و ۱۸ زخمی برجا گذاشته است.

انفجار در مقابل مسجد جامع هرات هنگام خروج فرمانده پولیس و مردم شرکت‌کننده در مراسم فاتحه‌خوانی به وقوع پیوست.

این انفجار در ورودی موسوم به «دروازه کهنه» و در پارکینگ مسجد جامع رخ داد.

به گفته مقامات پولیس هرات، بمب جاسازی شده در سه چرخه عامل این انفجار بوده است که بر اثر آن ۷ نفر کشته و دستکم ۱۸ تن دیگر زخمی شده‌اند.

در محل حادثه چندین موتورسیکلت سه چرخه دچار حریق شده است.

آصف رحیمی والی هرات نیز به خبرنگاران گفت که این حمله تروریستی مردم بی‌گناه را هدف قرارداده و کار کسانی است که تحمل امنیت،رفاه وثبات در این ولایت را ندارند.

مسوولیت این حادثه را هنوز فرد یا گروهی به عهده نگرفته است.

اندیشکده امریکایی:

پاکستان هنوز مرکز شبکۀ حقانی و طالبان است

"مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل" (CSIS) گزارش داد، پاکستان همچنان پناهگاهی برای گروه‌های شبه‌نظامی طالبان و شبکه حقانی است و بیشتر از آنکه متحد باشد، تهدید محسوب می‌شود.

به گزارش پایگاه زی نیوز، این اندیشکده امریکایی سرشناس همچنین تاکید کرد، امریکا باید به وضوح اعلام کند که در تعهداتش به افغانستان و عملکرد افغان‌ها یک بازنگری سالانه علنی انجام می‌دهد.

این مرکز در گزارشی که دوشنبه منتشر شد، آورده است: افغانستان هم‌اکنون هم در مبارزه با گروه‌های شبه‌نظامی و هم در سیاست‌های مدنی و حکومتداری و فقر عملکرد مناسبی ندارد و پاکستان همچنان یک پناهگاه برای گروه شبه‌نظامی طالبان و شبکه حقانی است و بیشتر از آنکه یک متحد باشد، تهدید است.

در ادامه این گزارش تاکید شد، دولت دونالد ترامپ، رییس‌جمهوری امریکا باید به وضوح به پاکستان اعلام کند که اگر به حمایت از این گروه‌های تروریستی ادامه دهد، با تحریم مواجه می‌شود.

مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل تاکید کرد: امریکا باید کاملا برای پاکستان مشخص کند که اگر به حمایت از طالبان و شبکه حقانی ادامه دهد، کمک‌هایش را قطع کرده و آنها را تحریم می‌کند. امریکا باید به روسیه هم بگوید که هرگونه پایان تحریم‌های امریکا به این مساله بستگی دارد که آنها از طالبان حمایت نکنند. همچنین امریکا باید به چین بگوید که همکاری آنها در برخورد با افغانستان و پاکستان هم در راستای منافع چین و هم امریکاست.

این گزارش همچنین تاکید دارد، باید استراتژی و رویکرد بهتری برای ابعاد نظامی و غیرنظامیان این جنگ وجود داشته باشد که دلیلی برای ماندن باشد و هیچ تعهدی نباید پایان باز داشته باشد. افغان‌ها هم باید تلاش بیشتر و عملکرد بهتری نشان دهند تا تعهدات امریکا در آینده معنادار باشد.

این اندیشکده امریکایی تاکید دارد: با این وجود، افغانستان تا زمانی که نتوانسته دستاوردهای طالبان و شبکه حقانی را معکوس کند، نمی‌تواند عملکرد بهتری داشته باشد. واشنگتن باید به وضوح اعلام کند که در صورت ناکامی افغانستان، کنار می‌کشد. ایالات متحده در صورت لزوم باید دست به چنین تهدیدی بزند.

در برگ ها

صفحه ۶
که مو غوښتنې ومنل شي له حکومت سره خبرو ته چمتو یو

صفحه ۳
پیـــام نشست کابل

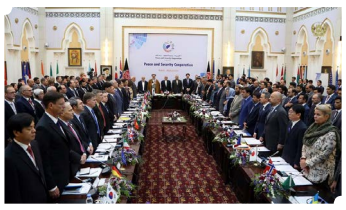

صفحه ۳
۶۰ درصـد مبتلایـان به ایـدس از مـراقبت‌های صحـی محـرومند

صفحه ۲
نشست پروسه کابل و جنبش تغییر

صفحه ۲
پروسۀ کابل و اوج تنش‌های داخلی

سخن ماندگار

پروسۀ کابل و اوج تنش‌های داخلی

دیروز، پروسۀ کابل، در میان تدابیر شدید امنیتی و اوج بحران سیاسی در کابل برگزار شد و آقای غنی، سخنانش را در حضور مهمانان و اعضای این برنامه بیان داشت. سخنان آقای غنی تازه‌گی خاصی نداشت و فقط تکرار همان برداشت‌ها و حرف‌هایی بود که در کنفرانس‌های مختلف بیان شده است. نشست کابل در حالی برگزار شد تا روی صلح و جنگ افغانستان به تفاهماتی دست یابند که دولت وحدت ملی، بیشتر با مشکلات داخلی و سیاسی مواجه است. عدم اعتماد شرکای آقای غنی بر او و تیم کاری اش، از اصلی ترین مشکلات او است. آقای غنی در حالی از حل مشکلات سیاسی در داخل حکومت وحدت ملی در این نشست سخن گفت که مشکلات سیاسی میان او دیگر جناح‌های سیاسی حتا شریک در تیمش در مرحله تصاعد رسیده است. رییس‌جمهور غنی هم‌تیمی‌های خود و تیم رقیب را به شدت در برابر خودش قرار داده است. آنان به زبان حال می‌گویند که غنی قصد حذف آنان را دارد و حمله انتحاری پیهم در مراسم جنازۀ سالم ایزدیار بر همین معیار ارزیابی شده است و به همین دلیل جمعیت اسلامی اعتراض شدیدش را در برابر رییس‌جمهور و نهادهای امنتی ابزار کرده است. کنار زدن جنرال دوستم و احمدضیا مسعود از هم تیمی‌های آقای غنی بال دیگر مشکلات سیاسی اوست که نشان می‌دهد آقای غنی همه تلاش‌هایش را برای مهار قدرت در دستان خودش به کار بسته است. اگر همین حالا نیروهای معترض در برابر آقای غنی خویشتن‌دار نباشند و صبورانه به پیش نروند، حضور آقای غنی در ارگ دشوار می‌شود. بنابراین آقای غنی باید درک کند که برخی از دلایل مشکلات موجود خود او وسیاست‌های تک تازانه و استبدادی اش هست. از جانب دیگر بحث آمدن صلح افغانستان بزرگ‌تر از چیزی است که در بیانیه آقای غنی به آن پرداخته شده است. بنابرین پروسه کابل که گذشت فقط یک حرکت سیاسی و تشریفاتی تاکیدی درجهت حمایت‌های دوامدار جهان از افغانستان است و بس. همۀ انتقادها را متوجه ارگ ریاست جمهوری و برخی دیگر از نهادهای دولتی ساخته است. این در حالی‌ست که حکومت تلاش دارد ناامنی‌ها و بی‌نظمی‌های اخیر را به اسلام‌آباد نسبت دهد. ولی شواهدی که از ساختار و اعضای حکومت بیرون داده می‌شود، حکایت از آن دارند که اصل مشکل، ریشه در خودِ حکومت دارد و انگشتِ انتقاد اول به سمتِ حلقاتی در داخل نظام نشانه می‌رود.

با این حساب، آقای غنی با کدام محاسبه می‌خواهد که از نشستِ کابل توشه بردارد و کلید صلح را بنوازد. واضح است که شدتِ ناامنی و نابسامانی در کابل، به خصوص در روزهای اخیر و انفجار تانکر مملو از مواد منفجره در مرکز شهر، تأثیراتِ خود را روی نشست پروسۀ کابل می‌گذارد و از همین رهگذر فیصله‌هایی که در این نشست صورت گرفته اند راهگشا واقع نخواهند شد؛ زیرا همین اکنون ارگ با پیشنهاد برکناری مسوولان امنیتی و مشاور ارشد شورای امنیت ملی از جانب شریک اصلیِ قدرت مواجه است و این در واقع اعضای کنفرانسِ کابل را با سوال‌هایی مواجه می‌سازد.

بنابراین خوب است که ارگ ریاست جمهوری در آغاز به فکر حلِ مشکلاتی باشد که خود خلق کرده است. اتهام‌هایی که امروز به صفِ آقای غنی وارد می‌شود، اتهام‌های اندکی نیستند و سوال‌هایی هم که خلق شده، ساده و آسان نیستند. پروسۀ کابل در این شرایط ابداً نمی‌تواند برای افغانستان ثمری به بار آورد- بماند این‌که کنفرانس‌های گذشته مثل قلب آسیا، اسلام‌آباد، مسکو، چهارجانبه و چندین کنفرانسِ دیگر در آرام‌ترین اوضاع نیز هیچ سودی برای افغانستان به ارمغان نیاوردند.

احمدعمران

نشست پروسه کابل و جنبش تغییر

نشست" پروسه کابل" در میان موجی از ناآرامی‌ها و نگرانی روز گذشته در پایتخت افغانستان برگزاری شد. نشست" پروسۀ کابل" که با شرکت نماینده‌گان بیش از بیست کشور و سازمان جهانی و منطقه‌یی برگزارشد، به گفتۀ برگزار کننده‌گان آن نخستین تهداب صلح را با مدیریت دولت افغانستان اساس گذاشت. دولت در حالی نشست" پروسه کابل" را برگزارکرد که از روز چهارشنبه هفته گذشته کابل دشوارترین روزهای خود را ظرف شانزده سال اخیر سپری می‌کند. روزچهارشنبه هفته گذشته به دنبال انفجار مهیب انتحاری در منطقۀ چهارراهی زنبق شهرکابل، موجی از اعتراض‌ها در برابر دولت به دلیل آنچه که ناتوانی در تامین امنیت به وسیله نهادهای امنیتی خوانده شد، شکل گرفت. تظاهرات گستردۀ روز جمعه در واکنش به ناامنی‌ها زمانی به خشونت گرایید که نیروهای گارنیزیون کابل به روی تظاهرکننده‌گان آتش گشود و شماری از جوانان تظاهر کننده را به خاک و خون کشیدند. خشونت‌ها در روزشنبه هم چنان ادامه پیدا کرد و به صورت مشکوکی در مراسم جنازۀ یکی از تظاهرکننده‌گان سه انفجار صورت گرفت. در این مراسم شماری از مقام‌های کشور و از جمله داکترعبدالله رییس اجرایی حکومت وحدت ملی نیز حضور داشت. با آنکه در این انفجارها به دولت‌مردان آسیب جدی وارد نشد ولی تعداد زیادی از شرکت کننده‌گان این مراسم کشته و زخمی شدند. برایند این وضعیت جنبش موسوم به تغییراست که همین لحظه با شعارها و مطالبات خاص خود پا به عرصه گذاشته است. هرچند با تجربه‌های گذشته از شکل‌گیری چنین جنبش‌هایی در سال های اخیر گمان نمی رود که جنبش تغییر بتواند به مهم ترین خواست هایش برسد و یا به جنبشی فرا گیر تبدیل شود؛ ولی با آن هم می تواند در سمت و سو دهی مطالبات جامعه نقش مهم بازی کند و حداقل این شرایط را به وجود آورد که در آینده چنین جنبش‌هایی در نطفه باقی نماند و به خواست های خود برسد. جنبش تغییر هرچند در معرض بهره برداری‌های سیاسی قرار گرفت ولی برگزار کننده گان به زودی متوجه وضعیت شدند و تا اندازه‌یی توانستند جنبش را از مواجه شدن با چنین خطری نجات بخشند. ولی این خطرهم چنان پا برجاست و ارگ ریاست که به شدت از موج اعتراض‌های مردمی ترسیده می‌کوشد که به هرشکل ممکن و از جمله وارد کردن برچسپ های سیاسی و جناحی به حرکت خود جوش مردمی آن را سبوتاژ کند. در چنین وضعیتی دولت افغانستان نشست پروسه کابل را برگزار کرد که در آن برخی از مهم ترین چهره‌های سیاسی کشور حضور نداشتند. صلاح الدین ربانی وزیر امور خارجه افغانستان از جمله افرادی است که در نشست کابل دیده نشد. عدم حضور این چهره ها به خصوص وزیر خارجه در نشست پروسۀ کابل ربط مستقیم با مسایل چند روز اخیر کشور دارد، به ویژه به خواست های حزب جمعیت اسلامی افغانستان که روز دوشنبه به وسیله صلاح الدین ربانی رییس این حزب در یک نشست خبری مطرح شد. آقای ربانی در این نشست خبری ضمن تقاضای وارد کردن اصلاحات جدی در ساختارهای امنیتی کشور، خواهان برکناری شماری از مقام های امنیتی شد. حنیف اتمر مشاورامنیت ملی و معصوم استانکزی رییس عمومی امنیت ملی از جمله این افراد هستند. ارگ ریاست جمهوری بلافاصله در پاسخ به خواست های جمعیت اسلامی در حمایت از این دو مقام امنیتی قرار گرفت و " فداکاری" های شان را در تامین امنیت کشور مورد تمجید قرار داد. آقای غنی از نخستین روزهای زمام داری خود نشان داده که به برخی افراد به دلایل خاص چنان ارادت می ورزد که به هیچ صورت نمی‌خواهد حرفی در مخالفت به آن ها بشنود چه برسد به این که آن‌ها را از مقام‌های شان به دلیل بی کفایتی و عدم مسوولیت پذیری کنار بزند. رییس‌جمهورغنی در آستانۀ برگزاری نشست پروسۀ کابل تنها کار مهمی که انجام داد، کریم خلیلی معاون شورای عالی صلح را به ریاست این شورا گماشت. شاید طی سه سال گذشته مهم‌ترین کار آقای غنی در راستای تامین صلح ضمن به موفقیت رساندن گفتگوهای صلح با حزب اسلامی شاخه گلبدین حکمتیار همین انتخاب آقای خلیلی به عنوان رییس شورای عالی صلح باشد. آقای غنی در حالی در نشست پروسه کابل از جنگ با تروریسم و گفتگوهای صلح با مخالفان سخن می‌گوید که عملا در عرصه مدیریت سیاسی کشور به بن بست خورده و متوسل به آخرین گزینه ها شده است. خشونت‌های به وجود آمده در کابل اگر بخشی از آن ریشه در جنگ افروزی‌های طالبان و گروه‌های هم راستا به آن دارد، بخش دیگر آن بدون شک از سیاست‌های ارگ ریاست‌جمهوری نشات می‌گیرد. آقای غنی در حالی که از مواجه شدن با مردمی که در اطرافش زنده گی می‌کنند، می‌هراسد چگونه می‌تواند دم از گفتگوهای صلح با گروه‌هایی بزند که کمر به نابودی این کشور بسته اند؟ آقای غنی در عمل طی این سه سال گذشته نشان داده که انسان اهل صلح، مدارا و گفتگو نیست. او چهرۀ خشن خود را در نقاب برخی شعارهای عوام فریبانه پنهان کرده است. چرا آقای غنی از اعتراض مردم نسبت به امنیت کشور چنین عصبانی است؟ چون او دوست ندارد که کسی دست به اعتراض و راهپیمایی بزند و یا چیزی به نام مطالبات شهروندی داشته باشد. برای رییس‌جمهوری شهروند خوب همان شهروند مرده است. آقای غنی می‌خواهد که وقتی انفجار و انتحار در شهرهای کشور صورت می‌گیرد مردم هیچ سخنی در اعتراض به ناکارآمدی نهادهای امنیتی و یا ناتوانی دولت در مهار خشونت ها نگویند. از دید رییس جمهوری این وضعیت، وضعیت عادی است و در تمام کشورهای جهان چنین است. وقتی واکنش آقای غنی را در روزهای پسین در رابطه به حوادث اخیر می‌بینم به یاد حرف های هیتلر در روزهای پایانی عمرش می افتم. هیتلر در روزهای پایانی عمرش وقتی جنگ به داخل برلین کشیده شد و شهروندان عادی کشته می‌شدند در پاسخ به پرسش به فرمانده جنگ که پرسید آیا جنگ را برای جلوگیری از کشتار غیرنظامیان متوقف سازد؟ گفت که این جنگی نیست که در آن چیزی به نام شهروند وجود داشته باشد. حالا هم برای آقای غنی چیزی به نام شهروند وجود ندارد که خواهان مطالبه حقوق خود باشد. برای آقای غنی صلح یک بازی سیاسی و بیشتر قومی است که از آن می‌تواند در جهت منافع شخصی خود استفاده کند. چنان چه گماردن آقای خلیلی چند ساعت مانده به برگزاری نشست پروسه کابل در همین راستا صورت گرفت. رییس جمهور غنی با گماردن آقای خلیلی به عنوان رییس شورای صلح نه تنها عملا دروازه این شورا را بست بل برخی از نگرانی‌هایش را نیز که به دنبال به وجود آمدن جنبش تغییر و دید و بازدیدهای سیاسیون در کابل افزایش یافته بود، تلاش کرد که به این صورت مدیریت کند.

پیام نشست کابل

ملک ستیز

نشست کابل که به هدف حمایت از خوکفایی دولت بر مدیریت بحران و استقرار امنیت و صلح طرح‌ریزی شده است، به سه چالش کلان دست و پنجه نرم می‌کند:

۱. ضعف مقبولیت اجتماعی

بی‌ثباتی امنیتی در کشور سبب نارضایتی گسترده مردم در برابر دولت شده است. تنها در یک هفته نزدیک به ۱۲۰۰ نفر خون ریخته اند و شش ملیون شهروندان کابل زخم روحی برداشته اند. بی‌ثباتی پایتخت، ولایات استراتژیک قندهار، بلخ، هرات و ننگرهار را نیز دچار توهم کرده است. بی‌ثباتی امنیتی سطح نارضایتی مردم را در برابر دولت به پایین‌ترین مرز رسانیده است.

۲. بحران سیاسی و ساختاری دولت

ضعف مقبولیت اجتماعی هزاران شهروند را به جاده‌های کابل برون آورد. تظاهرات مدنی خواهان دگرگونی‌های گسترده در ساختار نظام سیاسی و به صورت خاص تغییر مدیریت و استراتژی امنیتی گردید. دولت به گونهء بی‌سابقه، غیر قابل تصور و برخلاف قانون اساسی تظاهرات را به رگبار کشید. برخی از گروهای سیاسی در حمایت از شهروندان معترض برآمدند. وزیر خارجه که رهبری حزب جمعیت را دارد خواهان برکناری رهبران و سیاست‌گذاران امنیتی شد. جمعیت که یکی از بازی‌گران حکومت است بحران سیاسی و ساختاری حکومت را رقم زد.

۳. بحران اعتماد

برخی شعارهای تظاهرات رنگ قومی گرفتند و حساسیت‌هایی را به بار آوردند. حضور چهره‌های رایکال قومی در میان تظاهرات مدنی این روی‌کرد را نمایان‌تر گردانید. این روش سبب شد تا برخی گروه‌های قومی در مخالفت با تظاهرات مدنی شعارهای تباری، حتا در حمایت از مدیران امنیتی و رییس جمهور سر دهند. این واکنش‌ها وضعیت را آسیب‌پذیرتر از همیشه ساخته و بانگ بحران اعتماد را به صدا در آورده است.

در چنین وضعیتی، نشست کابل چه چیزی را به نمایش می‌گذارد؟ جامعهء جهانی که با حضور فعال خود در افغانستان اوضاع را با دقت و از نزدیک دنبال می‌کند، پی‌آمد این سه چالش کلان را به خوبی درک می‌کند. حکومت وحدت ملی به هیچ صورتی نمی‌تواند پرده به روی این چالش‌ها بکشد. این کار در حالی صورت می‌گیرد که صلاح‌الدین ربانی وزیر خارجه که نقش هم‌آهنگ کنندهء این نشست را دارد بر چالش ساختاری حکومت اثر گذاشته است.

بهتر می‌بود تا:

نخست، دولت این نشست را تا تامین ثبات نسبی به تعویق می‌انداخت. حداقل روسای وحدت ملی بحران ساختاری را در سکوی مدیریت امنیتی مرفوع می‌گردانید.

دوم، دولت شواهد لازم را در شناسایی عاملین حملات انتحاری اخیر تهیه می‌کرد و آنرا در اختیار جامعهء جهانی قرار می‌داد و تقاضای فشار بیش‌تر را بر عاملین آن می‌کرد.

سوم، استراتژی جدید امنیتی را برای جلوگیری از حملات تروریستی در کابل تهیه و بررسی می‌گرفت و برای جلب حمایت آن در سطح بین‌الملل لابی‌گری راه می‌انداخت.

غنی در کنفرانس «پروسهٔ کابل»:

جهان به تعهدش عمل کند تا تروریسم پایان یابد

اشرف‌غنی رییس حکومت وحدت ملی گفت که اگر طالبان حاضر به گفت‌وگوهای صلح باشند، اجازهٔ بازکردن دفتر را برای آنان خواهند داد.

آقای غنی روز سه شنبه در نخستین کنفرانس تحت نام «پروسهٔ کابل» پیرامون صلح و همکاری که با حضور نماینده‌گان بلند پایهٔ ۲۷ کشور و سازمان‌های بین‌المللی در کابل برگزار گردید، گفت: ما امروز گردهم آمده‌ایم تا همبستگی خود را در برابر ترور و وحشت ابراز نموده و روی یک روندی که منتج به صلح عادلانه شود، به بحث بپردازیم.

او اظهار داشت : گروه‌های تروریستی ادعا می‌کنند که مبنای جنگ شان دین است، اما اسلام دین صلح است و آنانی‌را که این جانیان به قتل می‌رسانند همه مسلمان اند. آنها هزاران مرد، زن و کودک مسلمان را به قتل می‌رسانند. مواد مخدر، ترور و سرقت، پدیده‌هایی هستند که با دین ما هیچ ربطی ندارد، اما تروریستان از آنها به‌حیث وسیله استفاده می‌کنند. اینها تروریست اند.

او اظهار کرد که افغانستان به‌خاطر موقعیت جغرافیایی و صعب‌العبور بودنش، هدف تروریزم جهانی قرار گرفته‌است و داعش می‌خواهد تا به افغانستان و سایر کشورهای آسیای جنوبی دست‌رسی پیدا کند، این افراد حتی در ظاهر هم کدام هدف مثبت ندارند و تنها خون مردم ما را می‌ریزند تا بستری را برای فعالیت‌های جرمی شان در منطقه و جهان، فراهم بسازند.

وی تصریح کرد که جامعه جهانی تعهد کرده است که حمایت کشورها از تروریزم و تمویل فرامرزی آن را تحمل نخواهد کرد و ما از جهانیان می‌خواهیم به تعهداتی که سپرده‌اند، عمل کنند تا خشونت‌ها و ترور خاتمه یابد.

آقای غنی، جنگ افغانستان را چند بعدی خوانده افزود: تا زمانی‌که ما یک چهارچوب مشخص برای حل تمامی مشکل تروریزم ایجاد نکنیم، هدف قراردادن بخش‌های کوچک آن کار ساز نخواهد بود.

وی گفت که بین سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ ، هزاران شهروند افغانستان کشته یا زخمی شدند و بیش از چهار میلیون افغان، به‌خاطر خشونت‌ها مهاجر شده‌اند. مردم ما خواهان زندگی خوب برای کودکان شان هستند، اما با افزایش خشونت‌ها، اقتصاد ما نمی‌تواند رشد کند و مردم ما بیکار و ناامید می‌مانند.

رییس حکومت وحدت ملی خاطر نشان کرد که حکومت افغانستان با چالش‌های اعم در مبارزه علیه فساد، رهبری ضعیف و ازهم پاشیدگی داخلی که به میراث مانده و نیز در حل مشکلات ناشی از درگیری‌ها میان نخبه‌های سیاسی که با آن دست و گریبان می‌باشد مواجه است، اما برنامه اصلاحات خود را در بروکسل، وارسا و مونیخ و نیز در کابل به حضور جامعه جهانی تقدیم کردیم و باوجود چالش‌های بزرگ مانند رسیدگی به مسایل امنیتی، ایجاد اشتغال پس از روند انتقال امنیتی و مشکلات درونی سیاسی، برنامه اصلاحات ما به ثمر رسیده‌است.

آقای غنی اضافه کرد که اصلاحات در وزارت داخله همین اکنون جریان دارد و من، داکتر صاحب عبدالله و تمامی حکومت به آوردن اصلاحات در وزارت داخله متعهد هستیم تا نیروهای امنیتی ما باید روی هر دو پای خویش بایستند.

وی علاوه کرد که فساد اداری در پولیس باید خاتمه یابد، پولیس باید نیروی ثبات باشد نه محرک بی ثباتی و خشم مردم؛ در این میان، نیروهای پاک دامنی در پولیس نیز وجود دارند که در خط مقدم‌اند مانند آن ۱۳ تن که، اخیرا در حمله تروریستی کشته شدند و در بسیاری موارد، این پولیس است که قربانی فساد اداری و روابط بر ضوابط می‌شود.

رییس حکومت افزود که تقویت نیروهای امنیتی ما به این معناست که طالبان نمی‌توانند از لحاظ نظامی برنده شوند، ما قبلا اعلام کرده‌ایم که هدف ما برای صلح است و نه برای پیروزی و نمی‌توانیم در شرایطی صلح کنیم که طالبان آماده صلح با ما نباشند.

آقای غنی گفت که صلح باید تنها به موافقنامه خلاصه نشود بلکه صلح عادلانه به‌گونهٔ پایدار آن تأمین گردد.

وی افزود که ما با پاکستان برای تأمین صلح چندین بار از طریق مذاکرات چندجانبه وارد گفت‌وگو شدیم، اما نتایج آن از سوی آن کشور پذیرفته نشد.

رییس‌جمهور غنی بیان کرد که ما خواهان صلح هستیم و می‌خواهیم صلح کنیم تا فرصت همکاری که باعث رشد و کاهش فقر شود، ایجاد گردد. وی افزود که یک افغانستان با ثبات به نفع منطقه است و ما بالای پاکستان صدا می‌کنیم تا آجندای که چطور می‌توانیم به صلح برسیم را ترتیب کند.

رییس‌جمهور گفت که صلح باید از طریق یک بحث ملی تأمین شود و ما یک گفتمان ملی را دراین زمینه دایر خواهیم کرد و باید توجه خاص به تقاضای خانم‌ها و جامعه مدنی داشته باشیم. موقعیت گفتمان صلح باید در موافقت‌نامه دوجانبه باشد، اگر موافقت صورت گیرد، به طالبان اجازه خواهیم داد تا دفتر شانرا باز کنند، اما این فرصت برای همیشه به آنها فراهم نیست.

او خاطرنشان کرد که پالیسی‌های حکومت افغانستان، ایجاد رابط قوی سیاسی با کشورهای همسایه ماست، باید روابط امنیتی ایجاد کنیم تا در مبارزه با تروریزم نایل گردیم. وی همچنان گفت که کشورهای منطقه تحت تهدید است و هرکدام مان به خشونت های داخلی مواجه هستیم و باید برای مبارزه با آن، قوت خود را نشان دهیم و ما خود را متعهد سازیم.

وی اضافه کرد که باید تمرکز و مشوره بیشتر برای تأمین صلح صورت گیرد و نگرانی مردم در این زمینه جمع‌آوری گردیده جزء گفتمان صلح شود و تمرکز کنیم که چطور امنیت در منطقه تأمین شود، زیرا تأمین صلح در افغانستان، باعث ثبات همسایه‌ها و جهان خواهد شد.

رییس حکومت وحدت ملی، از جامعه جهانی خواست که با صداقت کامل، پروسهٔ صلح به رهبری افغان‌ها را حمایت و احترام بگذارند. وی علاوه کرد که ما همچنان آمده هستیم تا برای تأمین صلح کار کنیم، اما صلح نمی‌تواند به قیمت حقوق ما تأمین شود و تروریستان باید بدانند که مانع تحول ما شده نمی‌توانند.

اشرف‌غنی، در خصوص برگزاری انتخابات خاطرنشان کرد که ما متعهد به برگزاری انتخابات مجلس در زمان معین آن هستیم و انتخابات ریاست‌جمهوری نیز در زمان تعین‌شده و در سال ۲۰۱۹ برگزار خواهد شد.

وزارت صحت عامه:

۶۰ درصد مبتلایان به ایدس از مراقبت‌های صحی محروم‌اند

وزارت صحت عامه کشور می‌گوید که هم اکنون بیش از ۶۰ درصد از مبتلایان به ویروس "اچ آی وی" در افغانستان از مراقبت‌های صحی محروم اند.

احمدجان نعیم معین پالیسی وزارت صحت عامه می‌گوید که در حال حاضر اکثریت افراد مبتلا به ویروس اچ آی وی در سطح کشور به خدمات و مراقبت‌های صحی دسترسی ندارند.

آقای نعیم به خبرگزاری جمهور گفت:" به دلیل ذهنیت منفی حاکم نسبت به ویروس اچ آی وی در افغانستان تاکنون اکثریت مبتلایان به این ویروس به فاش شدن و تداوی امراض شان حاضر نشده اند، به این دلیل هم اکنون بیش از ۶۰ در صد این مبتلایان از دسترسی به مراقبت های صحی محروم می باشند".

به گفته وی، ازمیان حدود ۲۲۹۰ بیمار مبتلا به ویروس اچ آی وی در کشور، تنها ۹۰۰ تن از آنان زیر مراقبت های صحی قرار دارند.

آقای نعیم حاضر نشدن اکثریت مبتلایان به ویروس اچ آی وی را عامل اصلی محرومیت این افراد از مراقبت های صحی دانسته، بیان داشت که وزارت صحت برای مبارزه با این عامل برنامه های آگاهی دهی گسترده ای را در سطح کشور روی دست گرفته است.

معین پالیسی وزارت صحت تصرح کرد که این وزارت همچنان برنامه‌های گسترده ای را روی دست گرفته که در سال های آینده تمام مبتلایان به ویروس اچ آی وی را زیر مراقبت های ویژه صحی قرار داده و از انتشار این ویروس در سطح کشور جلوگیری خواهد کرد.

به گفته وی، این برنامه از هزینه مالی "صندوق بین المللی کنترول توبرکلوز، ملاریا و اچ آی وی" در پنج سال آینده تمویل خواهد شد.

گفتنی است که بر اساس تخمین سازمان بین المللی کنترول اچ آی وی از میان تمام نفوس افغانستان حدود بیش از ۶۰۰۰ شهروند کشور از ابتلا به ویروس اچ آی وی رنج می برند که تعداد این افراد نیز رو به افزایش می باشد.

این در حالی است که تنها حدود۲۲۹۰ مورد از این واقعات از سوی وزارت صحت عامه کشور به ثبت رسیده است.

اعتراضات به بلخ، بدخشان و کندز کشید

حدود دو هزار تن از باشنده‌گان کندز در یک راهپیمایی حملهٔ تروریستی روز چهارشنبه در چهارراهی زنبق کابل، گلوله بستن معترضان کابلی و حمله‌های انتحاری در مراسم جنازهٔ سالم ایزدیار، پسر معاون مجلس سنا را نکوهش کرده و خواستار برکناری و مجازات مقام‌های امنیتی شدند.

غلام‌ربانی ربانی، عضو شورای ولایتی کندز، با خوانش قطعه‌نامهٔ می‌گوید که معترضان خواستار تغییرات بنیادی در نهادهای امنیتی و دستگاه‌های استخباراتی اند.

معترضان کندزی هشدار می‌دهند که اگر به خواست‌های‌شان بی‌اعتنایی شود، به اعتراض‌های گسترده‌تری را راه‌اندازی می‌کنند.

برخی از باشنده‌گان بلخ نیز در یک راهپیمایی اعتراضی، حکومت وحدت ملی را عامل اصلی کشته و زخمی‌شدن صدها شهروند در رویدادهای اخیر کابل می‌دانند.

سمیرا خیرخواه یک‌تن از معترضان با خوانش قطعنامهٔ از حامیان جهانی افغانستان خواست که بر حکومت فشار بیاورند تا از خشونت در برابر معترضان دست برداشته و به خواست‌های مدنی آنان احترام بگذارد.

در بدخشان نیز بیش از هزار تن از باشنده‌گان این ولایت در حمایت از معترضان کابل راهپیمایی کردند. آنان نیز بر خواست‌های معترضان کابلی تأکید کرده و یک‌بار دیگر خواستار کناره‌گیری رییس جمهور، رییس اجرایی و مقام‌های ارشد امنیتی شدند.

اعتراض باشنده‌گان کابل نیز وارد چهارمین روزش شد.

معترضان همچنان بر خواست‌های‌شان تأکید دارند و می‌گویند که تا زمانی که پاسخی مثبت دریافت نکنند به دادخواهی و حرکت مدنی‌شان ادامه می‌دهند.

معرتضان برکناری محمدحنیف اتمر، مشاور شورای امنیت ملی را به خاطر بازشدن در گفت‌وگو با حکومت، پیش‌شرط گذاشتند.

پیش از این، برخی از باشنده‌گان ولایت‌های هرات، بغلان و تخار نیز در حمایت از معترضان کابل به جاده‌ها ریختند و خواست‌های مشابه معترضان کندز، بدخشان و بلخ را مطرح کردند.

افغانستان و تقلای شوونیسم قومی

«إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا. إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُم»

عبدالحفیظ منصور بخش دوم

استبداد قومی از منطق "حقانیتِ اکثریت" بهره می‌گیرد و جوانبِ دیگر درحالی‌که اکثریتِ هیچ قومی را در افغانستان نمی‌پذیرند، از پیشینهٔ تاریخی استمداد می‌جویند و پشتوانهٔ تمدنی و غنای فرهنگیِ خود را به رخ دیگران می‌کشند. این دسته از سیطرهٔ زبان پارسی و از غنای فرهنگی آن می‌گوید، سلسله‌یی از حکمروایانِ پارسی‌گو را از دوردست‌های تاریخ بدین‌سو ردیف می‌دارد و بدین‌گونه به طرف می‌فهماند که اگر امتیازاتی می‌باید به کسی داد، آن جانب باید دارای استحقاقِ تاریخی و تمدنی باشد. بیشتر دلایلی که در این معرکه از سوی پارسی‌زبانان و فارسی‌باوران ارایه می‌گردد، از همین باب صورت می‌پذیرد. گروهی هم استند که چنان در قوم‌گرایی فرو می‌روند که به حذف تاریخ و افتخاراتِ عهد اسلامی می‌پردازند و خود را به ساسانی‌ها پیوند می‌دهند، که خود گونهٔ دیگری از شوونیسم قومی تلقی می‌شود. دسته‌یی دیگر از تاجیگ‌ها ناسیونالیسم قومی را با مارکسیسم درآمیخته، بنیاد "سازا" و "سفزا" را نهاده‌اند، که به "ستم ملی" شهرت یافته‌اند.

برخی از اقوام دیگر، هرچند در مقام واکنش، پا از حدود جغرافیاییِ افغانستان فراتر نهاده، شعار "ترک‌تباران" سرمی‌دهند و زیر این شعار، مطالبهٔ حقوقِ خویش را مطرح می‌سازند.

هر اجتماع بشری برای بقای خود می‌کوشد؛ روایتی تاریخی می‌سازد، قهرمانانی می‌تراشد و افتخاراتی را به خود نسبت می‌دهد تا هر عضو اجتماع به آن دل‌گرم و خُرسند باشد. از همین‌جاست که هیچ اجتماعی ـ چه سنتی و چه مدرن ـ فاقد روایت نیست و هیچ اجتماعی در بازار فخر و مباهات، خود را تهی‌دست نمی‌داند. زمانی برتری‌جوییِ قومی صورت می‌بندد که پای مقاصدِ اقتصادی و اهداف سیاسی در میان می‌آید و آن‌گاه مفاهیمی همچون "برادر بزرگ‌تر" شکل می‌گیرد و زیر نام حفظ "وحدت ملی" و یا "مصلحت ملی"، باد شوونیسم قومی وزیدن می‌گیرد. سیاست‌مداران، تاریخی از افتخارات می‌سازند و عواطفِ عوام را مورد هجوم قرار می‌دهند، آن‌گاه از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند ـ این‌که به وسیلهٔ آن چه مصایبی بر عامهٔ مردم وارد می‌آید، اصلاً به حساب نمی‌آید!

قومیت، افغانستان و جهانی شدن

جنگ چهل‌سالهٔ افغانستان همه‌چیز ـ از جمله مسالهٔ قومیت ـ را در این کشور در معرض تندباد تغییر و تحول قرار داده است؛ زیرا جنگ همهٔ مردم را در یک سطح قرار داد و فارغ از تعلقات قومی، زبانی و مذهبی‌شان مسلح گردانید. جنگ فرصتِ مساویانه را به همه‌گان مساعد کرد تا در برابر دشمنان‌شان برزمند و از خود لیاقت و فداکاری به نمایش گذارند. مهاجرت‌های ملیونی مردم به کشورهای خارجی، چشم مردم را نسبت به وقایع جهان باز کرد و انگیزه‌هایی از بهبود زنده‌گی و پیشرفت را در درون مردم زرع داشت. موفقیت‌های بشر در عرصهٔ فناوری اطلاع‌رسانی به عنوان عامل سومی، در این برههٔ زمانی، موجب گردید که مردم افغانستان بهتر از هر وقت دیگر به تحولاتِ جهان آگاهی یابند و متوجه کاستی‌های زنده‌گی‌شان گردند و برای دستیابی به یک زنده‌گیِ بهتر تقلا کنند. جنگ چهل‌ساله را از رهگذر تحولات اجتماعی و فرهنگی به سه دورهٔ اساسی می‌توان تقسیم کرد:

۱. وقوع کودتاها و تجاوز شوروی به افغانستان: در این دوره کسانی از اقوام غیرپشتون نیز به مقامات بلندِ دولتی راه یافتند و در میدان سیاست فرصتِ حضور پیدا کردند؛ از این‌رو دیدگاه‌هایی تازه نسبت به تاریخ افغانستان مطرح گردید و خانواده‌های حکومت‌گر به‌شدت به نقد کشیده شد. جنگ که با رویارویی مارکسیسم و اسلام شعله‌ور شده بود و هر دو جانب، شعار "جهان‌وطنی" سر می‌دادند، در پایان به "قوم‌گرایی" افتادند و در فرجام، جنگ پیامدهایی را تحویل داد که منجر به تغییر ساختار اجتماعی افغانستان گردید و این تغییرات عبارت‌اند از: ۱) اعتماد به نفس و تقویت احساس برابری در میان مردم؛ ۲) اشتیاق و علاقه‌مندی نسبت به حضور در دولت؛ ۳) سر برآوردن فرماندهان جهادی به‌جای ارباب‌ها و خوانین در میان مردم؛ ٤) لغزیدن قدرت در میان پشتون‌ها از درانی‌ها به غلزایی‌ها؛ ۵) قوت گرفتن اسلام سیاسی به جای اسلام سنتی.

۲. سقوط رژیم وابستهٔ ماسکو: سقوط نجیب، در سطح جهانی، پیروزی مجاهدین پس از ١٤ سال نبرد عنوان داده شد، اما در درون افغانستان یک تعبیر دیگر هم داشت. احدی در مجلهٔ سیاست خارجی امریکا از آن به "زوال پشتون‌ها" تعبیر و تفسیر کرد. چرا؟ بدین دلیل که رژیم دکتر نجیب‌الله به‌وسیلهٔ یک فرمانده تاجیک‌تبار سقوط داده شد. شماری از نخبه‌های پشتون از این پیروزی چندان خوشحال نبودند؛ زیرا آن‌ها پشتون‌ها را محور اساسی تحولات افغانستان می‌دانستند اما در میدان رقابت با تاجیک‌ها کم آورده بودند. بر پایهٔ چنین پنداری، با مسعود و ربانی از درِ مخاصمت برآمدند و فصل تازه‌یی از جنگ و خون‌ریزی را در افغانستان به‌راه انداختند. کسانی "سقاوی دوم" نوشتند و طی آن، بی پرده و عریان دیدگاه‌های شوونیستی خود را بیان داشتند. گروه طالبان توصیه‌های "سقاوی دوم" را با سوختاندن کوهدامن و کوچاندن مردم آن‌جا به منصهٔ اجرا گذاشتند و قتل‌عام‌هایی در یکاولنگ، مزارشریف و خواجه‌غار به‌راه انداختند که اثراتِ بد آن برای سالیان مدید باقی خواهد ماند. طالبان "شریعت" و "قومیت" را در هم آمیخته بودند. وقتی شرارت جامهٔ تقدس به تن می‌کند، هیولای مخوفی سر برمی‌آورد؛ زیرا هر جنایتی توجیه خدایی می‌یابد!

مسعود و ربانی پس از نزدیک به پنج سال درگیری، کابل و بخش وسیعی از افغانستان را به طالبان واگذار کردند؛ اما مقاومت در داخل و مشروعیتِ سیاسی در سطح جهانی توسط مسعود و ربانی برقرار نگه‌داشته شد، تا این‌که جامعهٔ جهانی در واکنش به حادثهٔ ۱۱سپتمبر در نیویارک، با رهبری مسعود و ربانی همدست و همنوا گردید. طالبان در این مدت، شعار "افغانستان ملک افغان‌هاست. تاجیک‌ها باید به تاجیکستان روند، ازبیک‌ها به ازبیکستان و هزاره‌ها به گورستان" را سر دادند. این شعار فاشیستی باعث شد که از آن زمان به بعد، عده‌یی در پی دونامه ساختن کشور برآیند و در کنار افغانستان، نام تاریخی "خراسان" را بلند کنند. جنگ در برابر دولت استاد ربانی و مقاومت در برابر ادارهٔ طالبان، سخن از یک تحولِ عمیق و بنیادی در حیات سیاسی و اجتماعیِ افغانستان به میان آورد، و آن این‌که دیگر دورهٔ دولت‌های تک‌قومی سپری شده است و کسی دیگر حاضر نیست مطابق نظرِ افلاطون یا فرمانِ تورات، خادم و نوکرِ یک خانواده و یا یک قوم باشد.

بخش بیست‌وهفتم

پاره‌های پیوسته

خاطراتی از رحمت‌الله بیگانه

سلامتی

ششم میزان ۱۳۷۳، هنگامی‌که با برادرم عزیزالله ایما و عبدالقهار عاصی در معرض اصابتِ موشک قرار گرفتم، پای راستم شکست و جراحاتِ عمیقی برداشتم.

خوش‌بختانه به کوشش داکترانِ دل‌سوزِ شفاخانهٔ وزیر محمداکبرخان؛ داکتر وحید و داکتر محمداشرف، بعد از گذشت هفتاد روز، بهبودِ نسبی یافتم.

سال‌های زیادی از آن حادثهٔ غم‌انگیز می‌گذرد، اما هنوز آهسته و بااحتیاط قدم برمی‌دارم و آن پایِ درددیده را مراقبم که دیگر آسیبی نبیند .

چو عضوی به درد آورد روزگار
دیگر عضوها را نماند قرار

اما دیده می‌شود که آدم‌ها در این سرزمین، با هم نیستند. اگر آن‌ها عضوی از یک بدن باشند، در خوشی و غم همدیگر به‌صورتِ طبیعی شریک می‌شوند و درد آن یکی را، اینَ دیگری نیز احساس می‌کند. سوگ‌مندانه که این‌گونه نیست.

تا زمانی که ما به چنین احساسی نرسیم، سخت است که نامِ خود را «انسان» بگذاریم!

ترجمان ببرک کارمل و داکتر نجیب

جوزای سال ۱۳۷۳ خورشیدی، روزی با عبدالرحیم رفعت که زمانی ترجمان ببرک کارمل و داکتر نجیب‌الله بود، به رادیو تلویزیون افغانستان رفتم. من مأمور رادیو تلویزیون بودم و رفعت کاری در رادیو تلویزیون داشت که من او را همراهی می‌کردم.

رحیم رفعت از شخصیت‌های خوش‌نام، ترجمان و نویسندهٔ زبردستِ کشور بود.

شماری از کارمندان رادیو تلویزیون، در مدیریت ارزیابی دورِ رفعت جمع شدند و هرکس از هرجا سوال می‌کرد. گپ‌ها روی سیاست چرخید و یک‌تن از مدیرانِ رادیو تلویزیون گفت: رفعت صاحب، چه زمانی بود، ما بهترین دستگاه را داشتیم و چه و چنان. مأموران رادیو تلویزیون از نابسامانی‌ها و چور و چپاولِ بعضی از مجاهدین و استفاده‌جویان و جنگ‌ها و راکت‌بارانِ کابل توسط گلبدین حکمتیار صحبت کردند.

رفعت گفت: ارزش آزادی زیاد است، اما در مورد دزدی که گفتید، من در جریان استم؛ دزدِ کلان داکتر نجیب بود. شما نمی‌دانید، او بزرگ‌ترین گنجینهٔ این وطن را دستبرد زد و چیز دیگری را به خبرنگارانِ خارجی تحفه داد.

آقای رفعت همچنان گفت: مجاهدین اگر برند، چند دانه دستک و چوب را دزدی کردند؛ اما کارمل و نجیب سرمایه‌های ملی افغانستان را نابود کردند.

شنیدنِ این حرف‌ها آن‌هم از زبان ترجمانِ کارمل و نجیب، به بعضی از همکاران رادیو تلویزیون بسیار سخت و ناگوار تمام شد.

شهر بی‌تبسم

شب است و شهرِ دردمند و آزردهٔ کابل، در زیر نورِ ماه از زخم‌های روز، ناله دارد و اشک می‌ریزد؛ ناله‌یی پُرسوز و گداز. اما نالهٔ این شهرِ غریب و بی‌چاره را جز خداوند کسی نیست بشنود.

این شهر به حدِ کافی زخم خورده و هنوز هم زنده است و زنده‌گی در این شهرِ آزرده جریان دارد.

روزی نیست که ساکنین این شهر، در دلِ زمین فرو نروند و خون‌شان بر زمینِ این شهر نریزد.

کابل، شهرِ افسانه‌های جنایت و سرزمینی شده که در آن لبی به تبسم باز نمی‌گردد؛ زیرا این‌جا تبسم گناه است.

من در بلندی‌های کوهِ کارته پروان قرار دارم و از آن‌جا شهر را نظاره می‌کنم؛ شهر در سکوتِ مطلق فرو رفته. شاید جنگجویان شهر، برای فردا پلانِ جنگی طرح می‌کنند.

شهر کابل از چهار طرف از جانب شورای هماهنگی (حزب اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی) در محاصرهٔ کامل قرار دارد. مردم در نهایتِ فقر و فاقه به‌سر می‌برند. این‌جا نه کاری است و نه مصروفیتی؛ مردم از آغاز صبح تا شروع شب، راکت‌هایی که به شهر می‌ریزند را شمار می‌کنند.

گفته شده که تنها به تاریخ ٦ حمل ۱۳۷۳، دوصدوهفتاد راکت توسط افراد گلبدین حکمتیار، به شهر کابل پرتاب شده است.

دکتر ترابی؛ مجتهدی ناپوشکن و سیاست‌مداری جنجالی

بخش نهم و پایانی

احمد ذکی خاورنیا

ترابی در رفتارهای سیاسی‌اش، چنان مستبد بود که هیچ احترامی به آرا و اجتهاداتِ دیگران قایل نبود و جز رأی و نظرِ خود را نمی‌شناخت. به همین دلیل، بزرگ‌ترین مشکلِ او با دوستانش، یعنی رهبران جنبش‌های اسلامیِ سودان، این بود که همواره آنان را مسخره می‌کرد و آرای‌شان را تا جایی که مخالف رأیش بود، مورد استهزا قرار می‌داد. یکی از این افراد، علی عثمان طه، نفر دوم حزب ترابی است که با این‌که نامزد جانشینی ترابی در حزب بود، مکرراً و علناً مورد تمسخرِ او قرار می‌گرفت. نتیجهٔ این‌گونه رفتار آن شد که ده تن از رهبران جنبش اسلامی سودان که از شاگردان ترابی نیز بودند، روشِ ترابی را برنتابیدند و در نامه‌یی به عمرالبشیر رییس‌جمهور سودان ـ که به نامه عشرهٔ معروف است ـ از او خواستند قدرت و اختیارِ ترابی را کاهش دهد و مانع استبدادورزیِ وی شود.

ترابی که سال‌ها پیش اعلام کرده بود هرکس از سنِ شصت سال بگذرد باید کار سیاسی تشکیلاتی را کنار بگذارد تا فرصت برای نسل جوان فراهم آید، تا زمانِ مرگش رییس حزب ماند و هیچ‌گاه به نسلِ جوان فرصتِ رهبری نداد!

ترابی و مخالفت با اخوان‌المسلمین

نواندیشی ترابی و دیدگاه‌های تجدیدی‌اش در مسایل سیاسی، موجب انشعابِ وی از سازمان اخوان‌المسلمین شد. وی در سفری که با کادر رهبری اخوان‌المسلمین سودان به کشور مصر داشت، از بیعت کردن با شیخ حسن هضیبی مرشد دوم اخوان‌المسلمین پس از حسن‌البناء که در زندان بودَ امتناع ورزید، ولی دیگران از جمله صادق عبدالله عبدالماجد بیعتِ خود را اعلام نمودند. دکتر ترابی گفت: «با مرشدی که مبسوط الید نیست و در زندان به‌سر می‌برد، چگونه می‌توان بیعت نمود. مرشد باید از نزدیک بتواند امور را بررسی کرده و فعال باشد...».

ترابی به این باور بود که بیعت سازمان‌های اخوانی در جهان فقط با «مرشد مصری» مقیم «قاهره»، با اصول اسلامی سازگار نیست و مفهومی ندارد، بلکه با حفظ اصول و وفاداری به مبانی فکری اخوانی، اخوانِ هر کشوری باید «مرشد» خاصِ خود را متصل به رهبری در قاهره، در درونِ آن کشور داشته باشند. البته بعدها این ایده با اختصاص عنوان جدید «المراقب العام» برای رهبران سازمان‌های اخوانی در بلاد دیگر، پذیرفته شد و تحقق یافت. ولی به هر حال، همان عدم بیعتِ ترابی باعث گردید که پس از مراجعت گروه به «خارطوم»، در عمل انشعابی در سازمان اخوانِ سودان رخ دهد و ترابی رهبری گروهِ اکثریت را به عهده بگیرد و گروه کوچک‌تر به رهبری شیخ صادق عبدالله عبدالماجد، به فعالیت خود ادامه دهد که البته تحت فشار حکومت ژنرال‌های حاکم، فعالیتِ هیچ‌یک از آن‌ها چشمگیر نبود، ولی ترابی توانست با تغییر نام سازمان، اکثریتِ جوانان را به سوی سازمانِ جدید جذب کند.

ترابی با ذکاوت و هوشیاری‌یی که در عرصهٔ عمل حزبی داشت، توانست با تغییر ظاهر و حفظ اصول، زیر نام‌های مختلف دست به فعالیت بزند و در هر برهه‌یی به فعالیت‌های سیاسیِ خود ادامه دهد تا این‌که سرانجام همان‌طور که اشاره شد، به علت اختلافِ بنیادین و شدید با ژنرال بشیر، به زندان رفت و از صحنهٔ سیاسی برکنار شد و در روز شنبه ۵ مارچ ۲۰۱۶م به دیار باقی شتافت. در تشییع جنازهٔ او، هزاران نفر از طیف‌های مختلفِ سیاسی و دینی اشتراک ورزیدند و دوست و دشمن برایش گریستند. با وفات این شخصیت بزرگ، جهان اسلام اندیشمندی مجتهد و رهبر سیاسی ـ دینیِ والامقامی را از دست داد. آنچه قابل تأمل در این شخصیتِ بزرگوار بود، این بود که: پیروانش تا مغزِ استخوان وی را دوست داشتند و برایش عشق می‌ورزیدند؛ گروه‌های افراطی به‌ویژه گروه‌های سلفی، وی را مرتد و خارج از دین می‌دانستند؛ رفیقان اخوانی‌اش بی‌رحمانه وی را انتقاد می‌کردند؛ و رسانه‌های غربی وی را «بابای تروریست سیاه» و «مائوتسی تونگ اسلام» می‌نامیدند.

اما ترابی مفکر و اندیشمندی آزاداندیش بود، موسیقی گوش می‌کرد، فرقه‌گرایی را محکوم می‌نمود و در برخی موارد به مسخره می‌گرفت، چنان‌که در مصاحبه با سایت "سنوب" روسی به تاریخ ۲۱/۰۸/۲۰۱۳ گفت: "آیا یسوع مسیح ارتودوکس یا کاتولیک یا پروتستانت بود؟... مسلمانان به گروه‌های

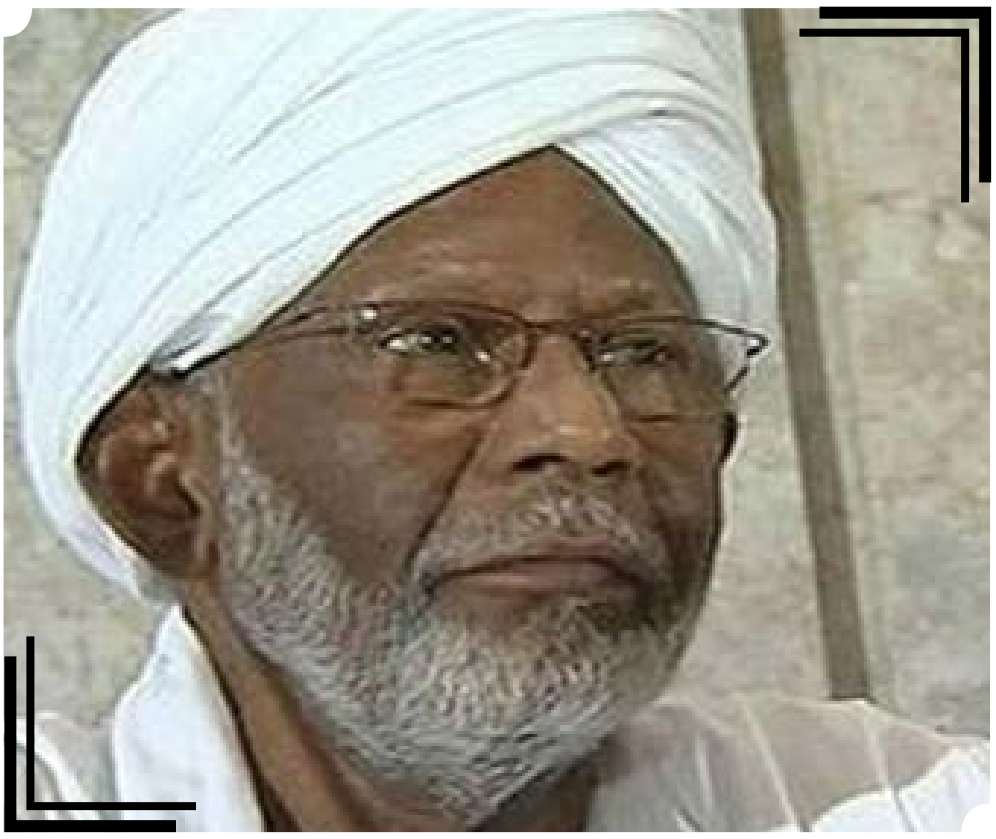

مختلفِ شیعه و سنی تقسیم شده اند، این چه معنی دارد؟! هیچ معنایی ندارد... اگر ما بتوانیم با گذشته‌گان‌مان ارتباط قایم کنیم، هرگز نخواهند دانست که شیعه و سنی یعنی چه".

ترابی با تمام اشتباهاتی که در عرصهٔ سیاست مرتکب شده بود و خود به آن معترف بود، خدماتِ زیادی برای اسلام و مردمش به انجام رساند. از کشوری مانند سودان، مرکز اسلام و پناهگاهِ مستضعفان ساخت و با تلاش و کار و مبارزهٔ خسته‌گی‌ناپذیر چنان در مردمش غرور و شهامت دمید که در برابرِ تمام زورگویی‌های غرب و کشورهای مزدور عرب مردانه ایستادند. اما سنتِ روزگار این است که ملت‌سازان باید بسوزند و فرصت‌طلبان و معامله‌گران زمام امور را به دست گیرند. ترابیی که از سودان دنباله‌رو، کشوری مستقل ساخت، توسط شاگردانِ معامله‌گرش نه‌تنها از قدرت کنار زده شد، بلکه چندین سال را پشت سلول‌های زندان سپری کرد ولی هرگز تسلیم نشد و هیچ‌گاه به کشورِ دیگری پناه نبرد و ترجیح داد که در کشورش سودان با وجود ناملایمت‌ها زندگی کند و در آنجا جان را به جان‌آفرین تسلیم نماید. هر بار که او به زندان می‌رفت و دوباره آزاد می‌شد، تحفه‌اش برای همفکرانش کتابی بود که بر اثرِ تأمل در تنهایی‌های زندان به رشتهٔ تحریر درآمده بود.

ترابی به‌رغم شهرتی که میانِ اسلام‌گرایان و حتا غربیان داشت، و خود نیز درس‌خواندهٔ غرب و متخصص در فقه دستوری بود و چندین قانون اساسیِ کشورهای عربی و افریقایی زیر نظر او ساخته شده بود؛ انسانی فروتن بود که خوش داشت با همه‌گان به‌سانِ یک فرد عادی برخورد کند. زمانی‌که برای نماز تراویح به مسجد دانشگاه خارطوم می‌آمد، درحالی‌که رهبر بزرگ‌ترین حزبِ کشورش بود، نه با خود محافظی داشت و نه از کسی احساس خطر می‌کرد. هرگاه محصلین می‌خواستند با وی ملاقاتی داشته باشند، با کمال میل و با جبین باز و با همان خنده‌های مخصوصِ خودش آن‌ها را می‌پذیرفت. بسیار دوست داشت با محصلین محشور باشد و از آمال و آرزوهای خویش به آن‌ها بگوید و راه ترقی و تعالی را برای‌شان بیاموزاند. برداشتِ من از کارهای ایشان این بود که چشم امیدشان به جوانان به‌ویژه تحصیل‌کرده‌ها بود و روی آن‌ها حساب می‌کرد.

آخرین دیدار نگارنده با دکتر ترابی

این مبحث را با گزارش ملاقاتم با دکتر ترابی در سال ۲۰۱۲م که در خانه‌اش انجام یافت، به پایان می‌رسانم. در سفری که برای ادامهٔ تحصیل به کشور سودان داشتم، پس از پایان کارهای تحصیلی، خواستم که با ایشان دیداری داشته باشم. سرانجام زمینهٔ ملاقات فراهم شد و با چند تن از محصلین افغانستانی در سودان، خدمت دکتر ترابی رسیدم. ایشان پذیرایی خوبی از ما کردند و چند ساعتی که با ما نشستند، پیرامون موضوعاتِ مختلف به سخن آغازیدند و از هر چمنی گلی چیده و به دامانِ ما پاشیدند. هرچند من لیستی از پرسش‌ها را آماده کرده بودم، اما ایشان طوری سخن خود را شروع کرده و به پایان رساندند که پاسخ تمام پرسش‌هایم را از لابه‌لای سخنان‌شان دریافتم. او وضعیتِ موجود جهان اسلام را مورد بحث قرار داد و از بیداری اسلامی، از توسعه و گسترش اسلام در غرب، از سلفی‌گری و از حرکت‌های اسلامی در جهانِ اسلام سخنانِ زیادی گفت و سرانجام در پایانِ سخنان خویش، از مشکلاتِ افغانستان نیز یاد کرد و توصیه‌هایی به ما جوانان نمود که اینک گلچینی از آن را خدمت خواننده‌گانِ گرامی تقدیم می‌دارم:

امت اسلامی از زمان بعثت تا عصرِ حاضر مراحلِ مختلفی را پیموده است. در طول این مدت، هر زمان که مسلمانان پابند ارزش‌های دینی خویش بودند، به‌سانِ برق درخشیدند و روز به روز دامنهٔ فتوحات‌شان گسترده‌تر شد؛ اما زمانی که ارزش‌ها پامال شد و مورد بی‌توجهی قرار گرفت، مصیبت‌ها از هر طرف دامن‌گیرِ امت اسلامی گردید. دین از صحنهٔ حکومت‌داری کنار زده شد و در نظام بانک‌داری نیز مورد بی‌مهری قرار گرفت و آهسته‌آهسته در تمام عرصه‌ها نقش خود را از دست داد. به همین لحاظ، امروز ما با دنیایی از مشکلات و ناهمواری‌ها مواجه هستیم که علت اصلی آن، دوری ما از دین و هدایت الهی است. گرچه خیزش‌های اسلامی در اطراف جهان اسلام امیدوارکننده است، اما از این می‌ترسم که مبادا نتوانند حکومت کنند. مسلماً اسقاط حکومت‌ها سهل و آسان است اما حکومت کردن و نیازهای مردم را برآورده ساختن، خیلی مشکل و طاقت‌فرساست. در صد سال اخیر، جنبش‌های اسلامیِ زیادی پا به عرصهٔ وجود گذاشتند، اما همهٔ‌شان موفق نبودند. به‌طور نمونه، حرکت محمد بن عبدالوهاب نجدی که به نام وهابی‌گری به شهرت رسیده است، توانست در عربستان عرض وجود کند اما به علت این‌که توانایی حکومت کردن را نداشت، تمام تلاش‌های‌شان منتهی به این شد که حکومت را به آل سعود بسپارند و خود مشغول محو بدعت‌ها گردند. عربستان سعودی کشوری ثروتمند است که اگر به‌جای ذخیره‌سازی پول‌های خود در بانک‌های ربوی اروپایی، سرمایه‌های خویش را در کشورهایی مانند افغانستان و سودان سرمایه‌گذاری می‌کرد، هم سودِ حلال به‌دست می‌آورد و هم کشورهای مذکور از نیازمندی به کشورهای اروپایی رهایی می‌یافتند. ما نظام اسلامی در سودان را درحالی ایجاد کردیم که استعمار تمام سرمایه‌های مادی و معنوی‌مان را نابود کرده بود، اما به یاری خدا توانستیم برای دوباره به‌دست آوردنِ سرمایه‌های مادی و معنویِ خویش کار بکنیم. مثلاً زبان عربی را زنده کردیم و دانش و معارف دینی را در میان مردم، اعم از زن و مرد، گسترش دادیم. با وجود این، کمی‌ها و کاستی‌هایی نیز داشتیم که من به آن‌ها اعتراف می‌کنم.

مشکلِ دیگری که جهان اسلام با آن مواجه است، ظاهرنگری است. مسلمان، از منظر ما مسلمان‌ها، کسی است که شکل و قیافهٔ اسلامی داشته باشد. حال آن‌که اسلام فقط به ایمان ارج قایل است که یک مسالهٔ درونی می‌باشد و کار به ظواهر ندارد. از جمله آثار و تبعاتِ ایمان هم این است که مومن در تمام کارها، خدای خویش را حاضر و ناظر دانسته و ایمانش همواره وی را کنترول می‌کند. و نشانهٔ ایمان هم انجام شعایر دینی است که تمام آن‌ها از وضو و نماز گرفته تا تمام شعایر تعبدی، خالی از حکمت و فلسفه نبوده و بلکه روح تعاون و همکاری را میان مسلمانان زنده کرده و توسعه می‌دهد.

ترابی از جامعهٔ ایده‌آلِ مدینهٔ منوره صحبت کرد و افزود: مدینهٔ منوره نمونهٔ بارز زنده‌گی مسالمت‌آمیز میان مسلمانان، یهودیان و منافقین می‌باشد. پیامبر خدا درحالی‌که همهٔ منافقین را می‌شناخت اما تا اخرین مرحله با ایشان مدارا کرد و حتا زمانی‌که کلان منافقین وفات کرد، او را مشایعت نمود و بر وی نماز گذارد.

- توصیهٔ من به شما این است که بگذارید همه‌گی حرفِ خود را بزنند و شما هم حرف‌تان را بزنید و با گفت‌وگو می‌توان تمام مسایل را حل‌وفصل نمود و این را هم بدانید که یگانه راه برای توسعه، همانا دیالوگ و گفت‌وگوست.
- برای آیندهٔ افغانستان طرحی داشته باشید. من می‌دانم که در افغانستان تنظیمی که همهٔ اطیافِ جامعه را گرد خود جمع کند وجود ندارد، پس شما دست به‌کار شوید و تنظیمی ایجاد کنید که در آن شمالی، جنوبی، پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، زن و مرد در آن عضویت داشته باشند.
- به یاد داشته باشید تنظیمی که در آن زن‌ها وجود نداشته باشند، آن تنظیم انحرافی‌ست تا اسلامی.
- مفاهیم خویش را تصحیح نمایید.
- رابطهٔ خویش را با جهان اسلام محکم سازید.
- در تمام حوزه‌ها به آموزش و پرورش بپردازید.
- سعی کنید تمام اختلافاتِ مذهبی و غیره را از بین ببرید.
- رسانه‌ها را در دست بگیرید.
- با مردم باشید و به مردم خدمت کنید.

تألیفات ترابی

البته ترابی برای نشر افکار و اندیشه‌های خود در زمینه‌های مختلفِ تجدیدنظرطلبی و یا نواندیشیِ دینی آثار و تألیفاتی دارد که هر کدام به نوبهٔ خود، دارای نظریات و اندیشه‌های جدیدِ اسلامی است. از جمله آثار او است:

۱- التفسیر التوحیدی
۲- الصلاة عمادالدین
۳- تجدید الدین
٤- تجدید اصول الفقه
٥- منهجیة التشریع
٦- الدین والفن
۷- قضایا الوحدة و الحریة
۸- المرأة بین تعالیم الدین و تقالید المجتمع
۹- تجدید الفکر الاسلامی
۱۰- الاشکال الناظمه لدولة اسلامیة معاصرة
۱۱- المصطلحات السیاسیة فی‌الاسلام
۱۲- الحرکة الاسلامیة و التحدیث
۱۳- الحرکة الاسلامیة فی السودان
۱٤- السیاسة و الحکم
۱٥- الایمان و اثره فی الحیاة،
۱٦- الحرکة الاسلامیة، التطور والنهج و الکسب.

خداوند بیامرزدش و از اشتباهاتش درگذرد و با پیامبران و صدیقین و شهدا حشرش کند!

فشارها بر قطر و آینده جهان عرب

علی امیدی

آتش سوزی روابط قطر و عربستان از هفته پیش شروع شد؛ زمانی که خبری منسوب به امیر قطر «تمیم بن حمد» در خبرگزاری رسمی این کشور آمده بود که در آن علیه عربستان سعودی و در حمایت از ایران، حزب و الله و حماس نقل قول شده بود. هرچند مسئولان قطری پس از ساعاتی این اظهارات را تکذیب و اعلام کردند که سایت خبرگزاری قطر هک شده بود اما ریاض و قاهره خبر هک شدن این سایت را نپذیرفته و با استناد به مواضع مشابه امیر قطر در سال های گذشته آن را واقعی دانسته و هک شدن را صرفاً بهانه ای بیش ندانستند. با موج رسانه ای که پس از آن پیش آمد این آتش سوزی غیرقابل کنترل شد و نهایتاً به قطع رابطه ریاض و همپیمان آن با قطر در ۵ ژوئن ۲۰۱۷ منجر شد. قطر آشکارا متهم به حمایت همزمان از اخوان المسلمین، داعش، القاعده، حزب الله، شیعیان عربستان و حوثی ها شده است؛ اتهامی که قابل جمع شدن نیست. ولی شکی نیست این اقدام قاطع و اعتماد به نفس ریاض به دنبال رقص شمشیری بود که پادشاه این کشور با ترامپ پیش از این انجام داد؛ دیگر اوبامایی نیست که نقش ترمز حرکات افراطی عربستان را ایفا کند.

همیشه رفتارهای فعلی دولت ها در قبال یکدیگر، ریشه در روابط گذشته آنها نیز دارد. ولی کدورت های گذشته نمی تواند به تنهایی اقدامات شوک آور فعلی را تبیین کند. هرچند قطر و عربستان از گذشته دچار اختلافات ارضی و سیاسی در مسائل مختلف جهان عرب و اسلامی بوده اند ولی این اختلافات نمی تواند به تنهایی خبر دوشنبه شوک آور (۵ جون ۲۰۱۷) را توضیح دهد. با توجه به اینکه بحرین عملاً نقش یکی از استان های عربستان را بازی می کند، حاکمان مصر هم از بحران عدم مشروعیت رنج برده و رابطه با عربستان را با طمع اقتصادی –سیاسی دنبال می کنند و امارات نیز بازیگر مستقل و قدرتمند محسوب نمی شود عملاً باید تحلیل این حادثه را به روابط ریاض–دوحه تقلیل داد. اقدام شدید عربستان می تواند چهار دلیل اصلی داشته باشد:

اول، ریاض خواست به دوحه و سایر ممالک عربی–اسلامی نشان دهد که ایران خط قرمز روابط استراتژیک با آنهاست. هر کشور عربی، خصوصا از منطقه خلیج فارس اگر به دنبال رابطه گرم با عربستان است نمی تواند همزمان با ایران هم رابطه حسنه داشته باشد. مغازله سیاسی با ایران سرنوشت تلخی برای سایر ممالک عربی رقم خواهد زد. عربستان که مواضع دوحه را نوعی خیانت ارزیابی می‌کند سزای خائن را پاسخ سریع و کوبنده می‌داند تا برای بقیه سرمشق شود.

دوم، عربستان همچنین با این کار نشان داد قصد نرمش مواضع ضد ایرانی خود را ندارد. با توجه به ناکامی های سیاسی–نظامی عربستان در بحران های منطقه ای، ایران سپر بلای این مشکلات فرض می‌شود. افزون بر این، ریاض تهران را مسبب ناآرامی های شرق این کشور می‌داند و با اعدام شیخ نمر، انعطاف ناپذیری خود را در قبال ایران ثابت کرده است.

سوم، دیکتاتورها معمولا هیچ وقت خود را عامل اصلی بحران سیاسی نمی‌بینند؛ از این رو به دنبال عامل بیرونی و خارجی می گردند. قبلاً شاه ایران هم بی بی سی را عامل انقلاب ایران می دانست. عربستان و مصر هم قطر و الجزیره را یکی از عوامل اصلی مشکلات سیاسی خود می دانند. با توجه به محبوبیت الجزیره و جهان عرب، ریاض

و قاهره با این شدت عمل، قصد تعدیل سیاست های رسانه ای الجزیره را دارند. قبلاً رژیم کودتایی السیسی، زهر چشمی از الجزیره با زندانی کردن خبرنگاران آن در قاهره گرفته بود. ولی ریاض و قاهره دیدند که با جنگ نرم و رسانه ای نمی توانند حریف الجزیره حرفه ای شوند؛ از این رو شمشیر را از رو بسته و به مصاف دیپلماتیک رفتند.

چهارم، عربستان با این اقدام به قطر و دیگران هشدار داد که در خیال نقش بازیگری مستقل در منطقه و جهان عرب نباشند؛ باید به مرکز ثقل بودن عربستان در تحولات منطقه و خاورمیانه تن بدهند و دوحه به این صرافت نیفتد که با دارا بودن الجزیره و میزبانی جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۲۲ و بالاترین درآمد سرانه جهان، می تواند در جولانگاه سیاسی هم نقش رقیب و مستقل از عربستان ایفا نماید. بر خلاف میل عربستان و مصر، با حماس، اخوان المسلمین، حزب الله و دیگران به راحتی معاشرت داشته باشد.

اما چه آینده ای در بحران روابط عربستان–قطر قابل تصور است؟ نگارنده چهار سناریو برای آینده این بحران تصور می کند:

سناریوی اول، تبدیل قطر به عراق و سوریه دیگر. منظور این نیست که قطر دچار جنگ داخلی و قربانی تروریسم همچون سوریه و عراق شود؛ بلکه همانند بغداد و دمشق نوعی روابط استراتژیک را با تهران در پیش بگیرد. این سناریو با توجه به تحریم زمینی، هوایی و دریایی عربستان و متحدان آن علیه قطر و دسترسی قطر به جهان خارج صرفاً از طریق ایران، این احتمال را قوت بخشیده است. با توجه به سلطه واشنگتن بر منطقه و همچنین خط قرمز بودن ایران برای عربستان و تفاوت های گسترده سیاسی قطر با ایران، تحقق این سناریو غیرمحتمل است.

سناریوی دوم، تعدیل مواضع قطر و اتخاذ خط مشی کویت–عمان در سیاست های منطقه ای است. با توجه به اختلافات فاحش ریاض–دوحه، قطر از این پس متحد صد درصدی عربستان نخواهد بود. اما از سوی دیگر، عقلانیت سیاسی ایجاب می کند که واگرایی شدید هم با عربستان بی ملاحظه نداشته باشد؛ خصوصا از جهت ژئوپلیتیکی دوحه شدیداً آسیب پذیر است. مضافاً، کشورهایی چون آمریکا و ترکیه واسطه خواهند شد و تنش در روابط پیش آمده را تقلیل خواهند بخشید؛ همانگونه که وزیر خارجه آمریکا فوراً خواستار کاهش تنش و میانجیگری واشنگتن شد.

سناریوی سوم، وقوع کودتا در قطر با کمک عربستان است. این قضیه مسبوق به سابقه است و در سال ۱۹۹۵ پدر امیر فعلی قطر علیه پدر خود شورید و جای او را گرفت. بعید نیست به تحریک و حمایت عربستان، ولیعهد قطر یا یکی از افراد خانواده سلطنتی علیه امیر قطر بشورد و مقدمات کودتا علیه تمیم بن حمد را دامن بزند؛ همانگونه که نقل است عربستان در سال ۱۹۹۶ سعی در بازگرداندن تاج و تخت امیر سابق قطر به این کشور را داشت. از آنجا که یکی از شرایط تحقق کودتا اصل غافلگیری است، اکنون این عنصر دیگر وجود ندارد و امکان وقوع کودتا غیرمحتمل است.

و در آخر هم، حمله نظامی عربستان به قطر است. پیش از این دو کشور سر مسائل مرزی در سال ۱۹۹۲ درگیری نظامی محدود مشهور به «جنگ خفوس» را تجربه کرده بودند. اگر آمریکا چنین چراغ سبزی به عربستان نشان دهد و ریاض مطمئن باشد در حداقل زمان دوحه را فتح خواهد کرد احتمال آن وجود دارد. ولی چون حمله نظامی، احتمال دخالت ایران و دیگران را به وجود می آورد و از سوی دیگر، اوضاع منطقه شدیدا پیچیده و غیرقابل پیش بینی می شود بعید است که آمریکا چنین اجازه ای به ریاض بدهد. ضمناً بعید است که عربستان بتواند در حداقل زمان دوحه را فتح کند.

از این رو، تنها سناریوی احتمالی قابل وقوع، میانجیگری کشورهای ثالثی چون آمریکا، عمان و ترکیه در تنش سیاسی موجود و تعدیل مواضع طرفین است. آنچه مبرهن است اینکه ریاض نمی تواند از این پس، روی قطر همانند بحرین حساب باز کند و دوحه نیز مهره دلخواه عربستان در مسائل منطقه ای نخواهد بود. قطر نیز تا این لحظه حاضر به عقب نشینی نشده است. خصوصا اینکه تمیم بن حمد در دامن مادر روشنفکری چون موزه بنت ناصر بزرگ شده است و بعید است از جهت فکری آبش با شاهزاده های اقتدارگرا و محافظه کار عربستان در یک جوی برود. پیش بینی می شود که قطر بعد از فروکش کردن التهابات فعلی، نقشی چون کویت و عمان با اولویت بیطرفی در ترتیبات منطقه ای خلیج فارس ایفا نماید. ولی قدر مسلم این است این حادثه نقطه عطفی در تحولات منطقه است و قابله زمان باید شاهد درد کشیدن های بیشتر منطقه باشد.

اعتراض کوونکی:
که مو غوښتنې ومنل شي له حکومت سره خبرو ته چمتو یو

د هېواد په پایتخت کابل کې د اعتراض کوونکو اعتراضونه په پنځمه ورځ هم دوام لري او د کابل ښار ډېرى لارې د ترافیکو پر مخ ترلې دي.

اعتراض کوونکي پر خپلو غوښتنو ټینګار کوي او وایي تر هغې چې یې غوښتنې ونه‌منل شي اعتراضونه ته به دوام ورکړي.

د حکومت د مشرانو استعفاوې، د امنیتي مسؤلینو محاکمه او لیرې کېدل او د وسله‌والو مخالفینو د زندانیانو اعدامول د اعتراض کوونکو له غوښتنو څخه دي.

د دغه تحصن دوه تنظیموونکي هارون معترف او اثار حکیمي وایي، د حکومت سره خبرو ته اماده دي خو که‌یې شرطونه ومنل شي.

دوی زیاتوي:

"د خبرو اترو او مذاکراتو سره مورِ ستونزه نه‌لرو خو په دې شرط چې لمړی دې د ملي امنیت شورا سلاکار له دندې لیرې شي څو د اعتماد فضا رامنځته او مورِ مذاکراتو ته کېنو."

"مورِ د خبرو ور نه‌دی ترلی، خو دا مذاکرات به هله د خلکو او زمورِ لپاره د منلو وي چې حکومت زمورِ شرطونه عملي کړي او حکومت فرمان ورکړي چې اصلاحاتو ته ژمن دي پرته له دې مذاکرات هېڅ معنی نه‌لري."

له دې وړاندې ولسمشر محمد اشرف غني، اجرائیه رئیس عبدالله عبدالله او د ملګرو ملتونو سازمان له اعتراض کوونکو غوښتي چې د حکومت سره خبرو ته کېني.

دا اعتراضونه وروسته له هغه پیل شول چې د چهارشنبې په ورځ په کابل کې یوې خونړۍ چاودنې ۹۰ تنه ووژل او له ۴۰۰ پورته نور کسانیې ټپیان کړل.

دا په داسې حال کې ده چې هېواد په پایتخت کې د "کابل پروسې" په نوم غونډه روانه ده چې د څه باندې ۲۵ هېوادونو او سازمانونو استازي په‌کې ګډون لري.

په پلازمینه کابل کې د دې غونډې لپاره خاص امنیتي تدابیر نیول شوي دي او په همدې مناسبت یوازې په کابل ښار کې عمومي رخصتي اعلان شوې ده.

په ورته وخت کې د ولسي جرګې له‌خوا د حکومت او اعتراض کوونکو تر منځ د روغې جوړې کمېټې یو شمېر غړي وایي، د ستونزو د هواري یوازنی حل لاره خبرې اترې دي.

د یادې کمېټې یو تن غړی فرهاد مجددي وویل:

"حکومت باید د خلکو حقه غوښتنو ته قناعت بخښونکی ځواب ولري او یوازنی حل لاره چې کولای شي دې جریان ته قناعت ورکړي، خبرې اترې دي."

دېرى کارپوهان او کابل ښاریان هم پر دې ټینګار کوي چې دا اعتراضونه باید پای ته ورسېږي ځکه د دوی په خبره د لارو بندېدو له امله کابل ښاریان له ګنو ستونزو سره مخ دي.

کریم خلیلی چهارمین رییس شورای عالی صلح شد

محمد کریم خلیلی، رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان به حیث رییس شورای عالی صلح افغانستان تعیین شد. پیش از این آقای خلیلی معاون این شورا بود. آقای خلیلی روز دوشنبه از سوی رئیس‌جمهوری اشرف غنی به عنوان رئیس شورای عالی صلح افغانستان تعیین شده است. ناظران می‌گویند که تقرر آقای خلیلی به سمت شورای عالی صلح هیچ تاثیری بر روند صلح و ثبات ندارد. زیر طالبان که باحضور برهان الدین ربانی و پیرسید احمدگیلانی در این شورا صلح نکردند با حضور کریم خلیلی هر گز وارد صلح و گفت و گو نمی شوند. زیرا نگاه طالبان در این مورد بسیار مذهبی و قومی است. منابع می گوید که حضور آقای خلیلی در شورای عالی صلح بیشتر از رییسان قبلی این شورا سمبولیک خواهد بود.

پس از درگذشت پیر سید احمد گیلانی، رئیس پیشین شورای عالی صلح، پست ریاست این شورا برای چند ماه خالی بود. پیر سیداحمد گیلانی، از رهبران جهادی افغانستان بود که رهبری حزب محاذ ملی را نیز برعهده داشت. محمد کریم خلیلی، در حالی به حیث رئیس شورای عالی صلح افغانستان تعیین می‌شود که یک روز پس از آن کابل میزبان نشستی مهم درباره صلح افغانستان با اشتراک نمایندگان چند کشور باشد.

شورای عالی صلح افغانستان در سال ۱۳۸۹ با هدف زمینه‌سازی برای گفت‌وگو و صلح با مخالفان مسلح دولت این کشور ایجاد شد. این شورا دارای ۶۸ عضو از جمله ۸ زن بود و آن را برهان‌الدین ربانی، رهبر حزب جمعیت اسلامی افغانستان و رییس جمهوری پیشین رهبری می‌کرد. آقای ربانی در سنبله/شهریور سال ۱۳۹۰ در یک حمله انتحاری کشته شد. سپس صلاح الدین ربانی اکنون وزیر خارجه، به عنوان رییس شورای عالی صلح مقرر گردیده بود.

بسیاری از آگاهان معتقدند شورای عالی صلح تاکنون دست‌آورد زیادی نداشته است. گفته شده است که در روند مذاکرات با حزب اسلامی حکمتیار و امضای موافقت‌نامه صلح میان دولت و حزب اسلامی، نقش این شورا بسیار کمرنگ بوده است.

چندی پیش گزارش شد که رئیس‌جمهور غنی از ساختار شورا رضایت ندارد و تاکید کرده که برای ایجاد صلح افغانستان باید مکانیسم‌های دیگری در نظر گرفته شود.

فیسبوک نامه

همایون پائیز

به یاد دارم که آمر صاحب مسعود با دیگر یارانِ مقاومت‌گرش از اقوام مختلف؛ یک‌تنه در برابر هیولایی به نام تروریسم ایستاده بود. هربار در مصاحبه‌هایش به پاکستان و به غرب و امریکا و اروپا هُشدار می‌داد که اگر در شکستِ تروریسم دنیا همین‌گونه صرفاً نظاره‌گر مقاومت‌گرانِ، در افغانستان بماند؛ دیر یا زود، آتش افرختهٔ تروریستان در افغانستان، دامن آنان را هم خواهَد گرفت. اما تمامیت غرب، به جرم عدم وابسته‌گی و آزاده‌گی مسعود، او را تا دم مرگش تنها گذاشتند.
امروز، ما شاهد پیش‌بینی آمر صاحب هستیم که اروپا و امریکا با آتش‌افروزی توسط ایادی‌شان در کشور ما، بعد از این در کشورهای‌شان، «دمِ خوشی» نخواهند زد...

میرویس آریا

همین که می‌گویند ما هرگز به عقب بر نمی‌گردیم، برایم خیلی مسخره می‌نماید. ما بارها پیش رفته‌ایم و بعد هم خوب به عقب برگشته‌ایم. خلقی‌ها و پرچمی‌ها هم می‌گفتند که "انقلاب برگشت‌ناپذیر ۷ ثور" و هرگز هم به زبان نمی‌آوردند که شکست می‌خورند و می‌روند. ولی دیدیم که چگونه با آن‌همه توپ و تانک و طیارهٔ روسی شکست خوردند و انقلاب‌شان برگشت‌پذیر بود. در این کشورِ برگشتن و به عقب رفتن کار خیلی ساده است. لطفاً خودمان را فریب ندهیم. به خود دروغ نگوییم. به برگشت ما چیز زیادی نمانده است. جامعه و نظام از درون به پوسیده‌گی و پاشیده‌گی رسیده است. دشمنان نظام توان به چالش کشیدن امنیت را در هر نقطهٔ کشور و در هر مقیاس دارند. بهتر است سر را در گریبان خود کنیم و بپذیریم که به برگشت و عقب‌گشت نزدیکیم و با ادعاهای واهی تنها چیزی را که می‌توانیم انجام دهیم، گول زدن خود است. اگر پذیرفتم که برگشت‌پذیریم، آنگاه در صدد چاره‌جستن نیز بر خواهیم آمد، ورنه خودمان را با خوش خیالی غرق می‌کنیم.

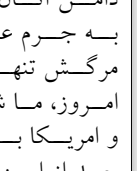

فواد لامع

جنگ و خشونت، در کنار سایر تأثیرات سؤی که دارد، قباحت وحشت را نیز در یک جامعه از بین می‌برد. چشم‌ها با خون و گوشت و اجساد عادت می‌گیرند، غریزهٔ حیوانی در انسان دوباره جان می‌گیرد و آن ترس و دلهره‌یی که یک انسان معصوم با دیدن خون و اجساد با آن دچار می‌شود، دیگر از بین می‌رود. تصاویری را دیدم نهایت دلخراش که در آن شماری، بقایای انسانی حملهٔ دیروز را به تمسخر گرفته و جسد برهنه‌یی را آویزان کرده و یکی را هم آتش زده‌اند. (معلوم هم نیست که آن بقایا، مربوط حمله کننده است یا کدام قربانی حمله؟) عملکرد دولت در رسیده‌گی به ساحهٔ جرم و مصئون کردن شواهد، صفر است. افراد جامعه نیز که غم دیده‌اند، کرامت بشری خود و دیگران را فراموش کرده و صحنهٔ داعش گونه‌یی می‌آفرینند. معنویت ما هم برباد رفت!

صالح محمد ریگستانی

دو دستگاه توطیه در این حادثه(مراسم جنازهٔ شهید محمد سالم ایزدیار) دست دارند که همانا ریاست‌جمهوری و شورای امنیت‌اند، زیرا همین‌ها اند که از آغاز کارشان به فکر حذف سیاسی جریان مقابل برآمده‌اند و حال که حذف سیاسی مقدور نیست، به فکر حذف فزیکی افتاده‌اند.
دستور کشتار معترضان به روز جمعه توسط همین دو دستگاه توطیه و نفاق‌افگنی صادر شده است و در حادثهٔ اخیر نیز رد پای طالبان ارگ با طالبان مرگ دیده می‌شود. به نظر بنده، دستگاه ریاست‌جمهوری و شورای امنیت از آغاز کار اشرف غنی در فکر توطئه و نفاق‌افگنی در این کشور زخمی‌اند. توطیه علیه مجاهدان، توطیه علیه امنیت در شمال، توطیه علیه داکتر عبدالله، توطیه علیه جمعیت، توطیه علیه معترضان و ده‌ها توطیه دیگر که ادامه خواهد داشت.

چرا بر علمای دینی باید سخت گرفت؟

عبدالکبیر ستوده

بعد از هر حملهٔ انتحاری و انفجاری، از سوی طالبان و داعشیان و...، موجی از اعتراض‌ها و انتقادها علیه علمای دینی به راه انداخته شده و می‌شود که چرا سکوت کرده‌اند، چرا علیه تروریستان موقف‌گیری جدی نمی‌کنند و چرا علیه طالبان و داعشیان و... حرف نمی‌زنند؟ این اعتراض‌ها و انتقادها، اما به هیچ گرفته شده‌اند، یا بد فهمیده شده‌اند و یا نکوهش شده و مبالغه‌آمیز تعبیر شده‌اند. عدهٔ گفتند که این اعتراض‌ها از سوی یک مشت افراد هرزه و یاوه‌گو صورت می‌پذیرد، عدهٔ دیگر هم گفتند که این اعتراض‌ها و انتقادها، از سر بدخواهی و دشمنی با علمای دینی و دین است، عدهٔ هم تعبیرها و تحلیل‌های دیگری داشتند. عدهٔ دیگرِ اما تأکید کردند که علمای دینی، امنیت ندارند و زنده‌گی‌شان به کُلی در خطر است و تروریستان هر زمانی که بخواهند به ساده‌گی آنان را ترور می‌کنند. حکومت هم در خصوص تأمین امنیت علمای دینی نه‌تنها که ناتوان است، بلکه اصلاً بی‌توجه است. تعداد زیادی از علمای دینی را عملاً ترور کردند و به گروگان گرفتند و... بنابراین، ما نباید بر علمای دینی سخت بگیریم و تمام سنگ بدنامی حملات تروریستی را بر سر علمای دینی بشکنیم و آنان را مسوول بدانیم.
بنده محرومیت‌ها، محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های علمای دینی را به خوبی درک می‌کنم و این نکات را در مقاله‌یی زیر نام «عالمان دینی و اعمال عمله‌های استبداد دینی» به خوبی برشمرده و بیان کرده و از همین دریچه به دست نشر سپرده‌ام. اما در این مقاله، به نفع معترضان و منتقدان علمای دینی استدلال خواهم کرده تأکید خواهم کرد که این اعتراض‌ها و انتقادها اصلاً هوابندانه، بدخواهانه، سخت‌گیرانه و تخریب‌گرانه نیست و باید شنیده شوند و جدی گرفته شوند.
اولین نکته این است که اعتراض مردم و انتقاد مردم از علمای دینی ما، نشانهٔ این است که مردم از علمای دینی خود انتظار دارند و همین انتظار داشتن، علامت این است که مردم بالای علمای دینی خود اعتماد دارند، برای آنان ارزش قایل‌اند و نقش آنان را در این مورد بی‌بدیل می‌دانند. شاید چند نفر بدخواه هم باشد که از علمای دینی شکایت و بدگویی کنند، اما در کُل، مردم به علمای دینی احترام دارند و به دیدگاه‌های آنان اهمیت می‌دهند. بنابراین، در این اعتراض‌ها و انتقادها، نه بی‌احترامی است، نه بدخواهی، نه دشمنی، نه تخریب، نه توهین و...؛ تنها حرف مردم این است که "چرا عدهٔ به‌نام خدا و به‌نام دین خدا مردم را سلاخی می‌کند، زنده‌گی‌شان را به باد می‌دهند، آبروی‌شان را به زمین می‌زنند و دارایی‌ها مادی و معنوی‌شان را به تاراج می‌برند، اما علمای دینی ما که هم خداشناسی‌شان و هم دین‌شناسی‌شان از این تروریستان بهتر است، سکوت کرده‌اند و نظاره‌گرِ استبداد دینی‌اند؟ مگر نکند که خداوند همان باشد که طالب و داعش می‌شناست و می‌گوید و دین اسلام همان باشد که طالب و داعش می‌فهمد و به آن عمل می‌کند؟!
نکتهٔ دیگر این است که گروهای تروریستی، به‌نام خدا و از آدرس دین خدا دست به چنین کارهای می‌زنند و اعمال خود را مشروعیت دینی می‌دهند. همین نکته، عموم مردم را محق می‌سازد که از علمای دینی خود انتظار موقف‌گیری واضع و صریح داشته باشند و در صورت برآورده نشدن انتظارات‌شان، بر علیه علمای دینی اعتراض و انتقاد کنند. چرا مردم ما از علمای دینی خود نمی‌خواهند که علیه قاچاق‌بران انسان، قاچاق‌بران سلاح، قاچاق‌بران مواد مخدر، اختطاف گران، راهزنان، و... موضع‌گیری کنند؟ چرا مردم ما در این موارد بر علمای دینی نمی‌شورند و اعتراض نمی‌کنند؟ دلیلش این است که هم مردم و هم مرتکبان این جرایم می‌دانند که اعمال‌شان جرم است و دارند کار بدی می‌کنند. اما طالبان و داعشیان می‌گویند که جهاد می‌کنند، اعمال‌شان مشروع است، کار بدی نمی‌کنند و برای این کارهای‌شان دلیل دینی هم می‌آورند و به قرآن کریم و احادیث پیامبر استناد می‌کنند. این‌جا بیشتر از همه از علمای دینی انتظار می‌رود که فعالانه وارد میدان شوند و دیدگاه دین مقدس اسلام را بازگو کنند تا مردم بدانند حقیقت چیست و خدا با کیست؟. دقیقاً همین نکته است که مردم را در برابر سکوت علمای دینی در این مورد خشمگین می‌سازد و به اعتراض وامی‌دارد. علمای دینی ما دربارهٔ «نظریهٔ تکامل داروین» دیدگاه اسلام را بیان می‌کنند، اما دربارهٔ قتل بی‌رویهٔ انسان‌های دوروبر خود سکوت می‌کند؟ آیا این خشم‌آور نیست؟
بحث دیگر این است که در این کشورِ ماتم‌زده، امنیت هیچ‌کسی تأمین نیست. نه عالمان دینی ما امنیت دارند، نه معلمان مکاتب، نه استادان دانشگاه‌ها، نه اندیشمندان، نه روشن‌فکران، نه اهل مطبوعات، نه اهل رسانه‌ها، نه فعالان جامعهٔ مدنی و نه هیچ‌کس دیگری. حکومت هم امنیت هیچ کسی را به صورت درست تأمین نکرده است. اگر همه مثل علمای دینی ما به خاطر امنیت خودشان سکوت کنند، چه کسی علیه قرائت ذلیلانه و اعمال ظالمانهٔ طالبان و داعشیان و... قلم بزند و قدم بر دارد؟ آیا این علمای دینی ما به اندازهٔ یک دهقان و یک دست‌فروش و یک بیوه‌زن، همت و شجاعت ندارند که حرف حق را بگویند و بر بیدادگری‌های یک مشت جنایتکار بشورند؟
گیریم که علمای دینی ما به خاطر حفظ جان خود سکوت و محافظه‌کاری کنند، آیا مردم ما حق ندارند از خود بپرسند که اگر علمای دینی ما به خاطر جان و امنیت خود در همین یک مورد محافظه‌کاری می‌کنند، چه دلیلی وجود دارد که در تمام مباحث دینی این محافظ‌کاری و مصلحت‌اندیشی و نفع‌پرستی را نداشته باشد؟ مگر نه این است که اگر کسی بتواند به خاطر حفظ جان خود در یک مورد حقیقت را کتمان کند و حق را نگوید، این شخص می‌تواند به خاطر منافع خود، بالای حقایق زیادی پای بگذارد؟ اگر این‌طور باشد، پس مردم ما به کدام عالم دینی اعتماد کند و مطمین باشند که این عالم دینی حق را می‌گوید و محافظه‌کاری و منافع‌پرستی نکرده است؟ در آخر، آیا نگفتن حقیقت اعتبار علمای دینی ما را بیشتر از بین می‌برد یا اعتراض و انتقاد به حق مردم از سکوت آنان؟

فوتبال اسپانیا در اروپا حریف ندارد

عناوین تیمی و فردی در سال‌های اخیر در اروپا به تیم‌ها و بازیکنان حاضر در لالیگا رسیده است.
به گزارش مارکا، می‌توان از برنامه‌ریزی، امکانات ورزشگاه یا هر چیزی که روی فوتبال تاثیرگذار بوده است صحبت کرد اما زمانی که صحبت از توپ می‌شود لالیگا در همه رقابت‌ها در جهان برتر است. رقابت شدیدی میان تیم‌های کشورهای اروپایی وجود دارد اما آمار هرگز اشتباه نمی‌کند. فوتبال اسپانیا از همه لحاظ در آمار برتری دارد. تیم‌های خارج از اسپانیا شانس زیادی برای کسب افتخار ندارند و بیش‌تر عناوین به تیم‌های اسپانیایی می‌رسد.
علاوه بر عناوین تیمی همچون لیگ قهرمانان اروپا، لیگ اروپا، سوپر جام اروپا، افتخارات فردی هم‌چون کفش طلا و توپ طلا اغلب به بازیکنان حاضر در لالیگا می‌رسد.
در هفت دوره اخیر لیگ قهرمانان اروپا، پنج‌بار تیم‌های اسپانیایی قهرمان شدند. رئال مادرید دو دوره اخیر را با قهرمانی به پایان رساند. پیش از آن بارسلونا قهرمان شده بود و در سال ۲۰۱۴ جام قهرمانی به مادرید رسید. کاتالان‌ها فصل ۱۱ – ۲۰۱۰ به عنوان قهرمانی دست یافتند.
در لیگ اروپا قدرت اسپانیا به لطف عناوین سویا بود. اتلتیکومادرید آغازگر این دوره درخشان بود و در فصل ۱۲ – ۲۰۱۱ جام قهرمانی را بالای سر برد. تنها چلسی و منچستریونایتد پس از این تاریخ دو عنوان قهرمانی به دست آوردند. در سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ سویا برای سه فصل پیاپی فاتح این رقابت‌ها شد.
در عناوین فردی تنها لوییس سوارس به رقابت کریستیانو رونالدو و لیونل مسی راه پیدا کرد. دو ستاره جهان هشت توپ طلای اخیر را میان خود تقسیم کردند و اغلب به عنوان برترین گلزن قاره شناخته شدند. شکی نیست که لالیگا در سال‌های اخیر رشد داشته است و اکنون قدرت خود را در رقابت‌های اروپایی نشان می‌دهد. با حضور دو ستاره جهان در دو باشگاه بزرگ این کشور اغلب افتخارات به کشور اسپانیا می‌رسد.

لواندوفسکی بهترین بازیکن فصل بوندسلیگا شد

درنظرسنجی روزنامه کیکر این مهاجم بایرن مونیخ بود که عنوان بهترین بازیکن فصل را به دست آورد. سرمربی هوفنهایم هم بهترین سرمربی فصل شناخته شد.
به گزارش کیکر، با وجود آن که پیر اوبامیانگ توانست به عنوان آقای گل رقابت‌های بوندسلیگا در فصل قبل انتخاب شود اما این روبرت لواندوفسکی مهاجم بایرن مونیخ بود که در نظر سنجی کیکر به عنوان بهترین بازیکن فصل انتخاب شد.
در این نظرسنجی ۲۴۸ بازیکن شرکت کردند که لواندوفسکی با کسب ۲۵ درصد آراء به عنوان بهترین بازیکن فصل رقابت‌های بوندسلیگا انتخاب شد.
نابی کیتا هافبک لایپزیگ با ۱۵.۷ درصد آرا در رده دوم قرار گرفت و بعد از او نوبت به اوبامیانگ رسید که با ۱۰ درصد آرا سومین بازیکن برتر فصل بوندسلیگا در این نظرسنجی کیکر شد.
در این نظرسنجی مانوئل نویر بار دیگر توانست به عنوان بهترین دروازبان فصل انتخاب شود. بازیکنان شاغل در رقابت‌های بوندسلیگا هم‌چنین ناگلزمن، سرمربی جوان هوفنهایم را با عنوان بهترین مربی فصل انتخاب کردند.
عثمان دمبله بازیکن جوان دورتموند هم به عنوان بهترین بازیکن جوان انتخاب شد.

● **صاحب امتیاز:** احمد ولی مسعود
◀ **مدیر مسؤول:** نظری پریانی – ۰۷۰۰۲۶۳۱۵۲
nazari.paryani@yahoo.com
ویراستار : روح الله یوسف زاده
مدیر خبر : جمشید یما
گزارشگران: ناجیه نوری، هارون مجیدی، ابوبکر صدیق، روح‌الله بهزاد
برگ آرایی: مجیب‌الله احمدی– ۰۷۸۶۶۰۵۶۶۱

نشانی برقی: mandegar.daily@gmail.com **وب سایت:** www.mandegardaily.com
شماره تماس: ۰۷۵۲۰۴۴۲۱۰
مسؤول توزیع: حبیب الله – ۰۷۰۸۱۶۹۸۲۸
نشانی: سرک ۱۳ وزیراکبرخان، کوچه چهارم دست چپ
به جز «سخن ماندگار» مسؤولیت دیگر نبشته‌ها به نویسنده‌گان برمی‌گردد.
چاپ: مطبعه امام – ۰۷۹۹۱۴۲۹۹۹

Year 9 ❁ NO 2040 ❁ Wednesday 7 June 2017

DAILY
Mandegar

پیروزِ میدان و معرکهٔ امروز

پس از مشروطه‌خواهی، تظاهرات دههٔ دموکراسی و راهپیمایی بزرگِ دانش‌آموزان و دانشجویانِ کابل، با جنبش مدنی تبسم و روشنایی، آغاز دیگری در تاریخ تظاهرات کشور داشتیم. آغازی که بسیار خونین‌تر از گذشته‌ها و وحشیانه‌تر از هرزمان دیگری سرکوب شد. اما جمعهٔ سیاه دوازدهم جوزا پس از انفجار بزرگ چهارشنبهٔ خونین دهم جوزا که هزارتن از شهروندان کابل را به خاک و خون غلتانده‌بود، دوران دیگری از مبارزات مدنی مردم افغانستان را رقم زد. دورانی که دموکراسی متقلب و دربند غرب در برابر انسان مدنی، دادخواه و معترض بر پلشتی و فریب حاکم در زمین طولانی‌ترین جنگ تاریخ معاصر جهان، دژخیمانه ایستاد و به روی دادخواهان جوانی که نماد انسان مدنی امروز اند، گلوله‌باری کرد. پیکر سالم ایزدیار و دیگر شهدای آن روز، روی دست‌های دادخواهان و معترضان، تجسم مظلومیت مدنیت در برابر جهل حاکم شد. جهلی که جان هزاران انسان بی‌گناه کشور را طعمهٔ دهان باز و تشنه‌به‌خون اژدهای آدمخوار طالب و ترور کرده‌است. جاهلان حاکم سدهٔ بیست‌ویکم، تاریخ یک سدهٔ پسین را سرچپه می‌خوانند و گمان می‌کنند که بازی عبدالرحمان‌خانی را در برابر چشم روشن هزاران کاتب کنونی می‌توانند ادامه‌بدهند. انسان مدنی و دادخواه افغانستان امروز سر از کوه و کویر آزمایش بزرگ‌ترین بمب‌های جهان بلندکرده‌است، سر از خاک پشته‌ها کشته، سر از تاکستان‌ها و باغستان‌های سوخته و سر از خاکستر مقاومت و ایستادگی برافراشته‌است. انسان مدنی و دادخواه افغانستان امروز می‌داند که در کجای جهان ایستاده‌است. او تاریخ تقسیم جهان را می‌داند و معنای جهانگشایی قدیم و جدید را. تاریخ ترور سرکاری انسان مدنی و دادخواه افغانستان جدید از پراندن در دم نخستین توپ‌های انگلیسی آغاز می‌شود، از ترک جان و رفتن بر دارهای مشروطه‌خواهی، از خط خون خانوادهٔ مظلوم عبدالخالق، از چندواری، از پلیگون پلچرخی و از سنگسار زنان آزاده به دست ریشداران و بدکاران دین‌ابزار. بگذار قاتلان دل و دستار سیاه شعار تازه سردهند، بگذار خاینان زرانودز رسمی و غیررسمی رنگ رنگ جلوه‌کنند، بگذار فرمانروایان مزدور با خرپولی قدرت‌های جهان، گروه محرم حاکم بسازند و دست به سرکوب من و تو بزنند! انسان مدنی و دادخواه افغانستان راه به پیش را برگزیده‌است. انسان مدنی و دادخواه افغانستان پل‌های پسگشت را ویران کرده‌است. انسان مدنی و دادخواه افغانستان پیروز میدان و معرکهٔ امروز است، حتا اگر چیزی سوای برگ و درفش دادخواهی در دست نداشته‌باشد.

چند نکته مهم در خصوص پروسه اخراج پناهجویان از آلمان

دستور اخراج پناهجویان را کدام اداره صادر می‌کند و کدام بخش مسوول تطبیق آن است؟ چرا برخی ها افزون بر دریافت هشدار اخراج هنوز هم در آلمان باقی می مانند؟ لایه‌های پیچیده قانون اخراج و شرایط اخراج پناهجویان در این گزارش...

به گزارش دویچه وله، از آنجایی که اداره مهاجرت و پناهندگی آلمان فدرال (بامف) دوسیه‌های پناهجویان را بررسی می‌کند، شاید فکر شود که این اداره تصمیم اخراج را نیز می‌گیرد. ولی این اداره تنها مشخص می‌سازد که آیا فرد متقاضی حق سیاسی برای ماندن در آلمان را دارد یا خیر؟ این نهاد می‌تواند تنها دستور بازگشت دادن پناهجویان (هشدار اخراج) را اعلام کند، اما این اداره نمی‌تواند در نهایت حکم کند که فرد باید به گونه اجباری بازگشت داده شود. این امر از مسئولیت های حکومت های ایالتی در شانزده ایالت آلمان است که در مجموع دولت فدرال را تشکیل داده اند.

پاسخ منفی تقاضای پناهندگی یکی از دلایل عام برای اداره اتباع خارجی هر ایالت (Ausländeramt) است تا به یک فرد بگوید خاک آلمان را ترک کند، اما این تنها دلیل نیست. خارجی هایی که اجازه اقامت آلمان را دارند و یا پناهندگی دریافت کرده اند، نیز در صورت ارتکاب جرم شدید اخراج می شوند. در این حالت، مقامات محلی با اداره فدرال مهاجرت و پناهندگی مشورت می کنند که آیا اخراج فرد مذکور در تقابل با منافع عامه قرار می گیرد یا نه. با این همه، هر ایالت آلمان می تواند که دستور اخراج اداره فدرال مهاجرت و پناهندگی در خصوص اخراج یک پناهجو را رد کند. به گونه مثال هرگاه این ایالت ها بپندارند که وضعیت امنیتی کشور اصلی فرد بازگشت داده شده به اندازه کافی امن نیست.

آیا تمام اخراج‌ها یکسان‌اند؟

نه. در واقع دو کته گوری قانونی مجزا از هم در این خصوص وجود دارد. هرگاه ادارات آلمانی تصمیم بگیرند که یک فرد مستحق ویزا یا اجازه اقامت در آلمان نیست، به او اطلاع می‌دهند که تا وقت معینه خاک آلمان را ترک کند که در آلمانی به آن (Ausweisung) می‌گویند. در «برگه اخراج» به فرد مورد نظر گفته می‌شود که به دلیل عدم داشتن برگه قانونی اقامت تا مهت معین خاک آلمان را ترک کند. این که فرد مورد نظر از چه راه و چگونه آلمان را ترک می کند، مربوط به خودش می شود. اما هرگاه به نظر برسد که فرد مورد نظر به این اطلاع بی‌اعتنایی می‌کند و آلمان را ترک نمی‌کند، نوبت «اخراج» می‌رسد که در آلمانی به آن (Abschiebung) می‌گویند. بر این اساس، اخراج به صورت اجباری صورت می‌گیرد.

آیا اخراجی‌ها حق دارند که در برابر تصمیم حکومت اقامه دعوی کنند؟

بلی. به گونه مثال، یک پناهجوی رد شده می تواند که یک فورم درخواست تجدیدنظر را عنوانی محکمه اداری (Verwaltungsgericht) خانه پری نماید. این محکمه بررسی می کند که آیا اداره مهاجرت و پناهندگی فدرال در خصوص فرد مورد نظر تصمیم درست اتخاذ کرده است یا خیر. ولی پناهجویان باید این عمل را خیلی سریع انجام بدهند. آن عده پناهجویانی که درخواست پناهندگی شان به عنوان «واضحاً بی‌اساس» رد شده باشد، تنها یک هفته وقت دارند که درخواست تجدید نظر کنند، در حالی که دیگران زمان دو هفته ای برای انجام این کار را در اختیار دارند. مردم می توانند همچنان در برابر تصامیم مقامات ثبت اتباع خارجی نیز تجدید نظر طلب شوند.

در میان کسانی که باید خاک آلمان را ترک کنند، هستند هم کسانی که به دلایل مختلف اخراج فوری آنان صورت نمی پذیرد. این افراد

شامل کسانی می شود که مثلاً به دلیل بیماری فزیکی و روانی برای سفر آماده نباشند، امنیت کلی کشور شان تامین نباشد و یا نیازمند اسناد هویت مانند پاسپورت باشند. این گونه افراد تا زمانی که چالش های یادشده برطرف شوند، در جامعه آلمان تحت عنوان (دولدونگ) یا تحمل، نگهداری می شوند.

وقتی تصمیم اخراج گرفته شد، نخست چه اتفاق خواهد افتاد؟

در نخست مقامات انتظار دارند کسانی که واجد شرایط اقامت در آلمان نیستند، باید به خواست خود این کشور را ترک کنند. دولت فدرال آلمان گفته است که در سال ۲۰۱۶ بیش از ۵۰ هزار تن به گونه "داوطلبانه" به کشورهای شان بازگشته اند. این رقم بالاتر از کسانی است که در این سال اخراج شده اند. به این دلیل است که دولت آلمان معمولا یک هزینه بالغ به ۷۵۰ یورو معادل ۸۴۵ دالر امریکایی را برای بازگشت کنندگان داوطلب تحت عنوان سفر خرج می پردازد.

آلمان با کسانی که به گونه اجباری اخراج می شوند، چگونه برخورد می‌کند؟

حتی وقتی که دستور اخراج پناهجویان از طرف اداره مهاجرت و پناهندگی فدرال (بامف) صادر شده باشد، این مسئولیت اداره ثبت اتباع خارجی و پولیس ایالتی است که این دستور را تطبیق کنند. برای فرد مورد نظر خبر داده می شود که در زمان مشخص او از محل سکونت اش انتقال داده خواهد شد. کسانی که در گذشته بعد از دریافت این اطلاعیه فرار کرده و یا خود را پنهان نموده باشند، در توقیف نگهداری می شوند تا در وقت اخراج در دسترس باشند. اما آن‌ها به زندان انداخته نمی‌شوند.

پولیس هر ایالت مسئولیت دارد که افراد اخراجی را تا میدان هوایی همراهی کرده و به پولیس فدرال آلمان تسلیم نماید. پولیس فدرال وظیفه دارد که این افراد را سوار هواپیما کند. در برخی مواقع حتی برای انتقال این افراد تیاره "چارتر" کرایه شده، اما به گونه معمول از پروازهای روزانه برای انتقال این افراد نیز استفاده می شود. در صورت نیاز، پولیس فدرال نیز سوار هواپیما شده و برای کسب اطمینان، این افراد را در پرواز نیز همراهی می کنند.

نظر به دلایل مالی و لوژستیکی، مقامات تلاش می کنند که در صورت امکان پناهجویان را در گروه ها بازگشت بدهند. ولی اخراج گروهی همیشه بحث برانگیز بوده است. وزارت داخله و بخش های دیگر دولت فدرال می خواهند که مسئولیت طی مراحل اخراج را که در حال حاضر به دوش مقامات ایالتی است، به عهده خود بگیرند. این امر بر می گردد به گذشته آلمان. چنان که مهندسین دولت فدرال آلمان پس از جنگ دوم جهانی خواسته بودند که از تمرکز قدرت قهریه پولیس جلوگیری به عمل آورند. به همین دلیل است که صلاحیت و مسئولیت برای پولیس محلی هر ایالت واگذار شده است. یکی از پیامدهای آن این است که پالیسی اخراج پناهجویان و تطبیق آن پیچیده به نظر می رسد.